

گزارش کامل

«ششمین نشست بررسی مطبوعات از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷»

با حضور دکتر انورخامه‌ای و مرتضی کاشانی

مرتضی رسولی پور

ششمین جلسه بررسی مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ در روز یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴ در سالن اجتماعات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در حضور جمعی از صاحب نظران برگزار شد که گزارش کامل آن، به شرح زیر، تقدیم علاقه مندان می شود.

رسولی پور: آغاز کار به نام آنکه نامش حرز جانها و ثنایش ذکر زبانهاست. خیرمقدم عرض می کنم به همه مهمانان گرامی و عزیزان حاضر؛ و از همه کسانی که قبول زحمت کردند، چه میهمانان عزیزی که تشریف آوردند و چه کسانی که دست اندرکار برگزاری چنین نشستی هستند، تشکر می کنم. به طور خلاصه عرض می کنم که در نشستهای قبلی آقایان ناصر خدایار، احمد سمیعی، دکتر انورخامه‌ای، مرتضی کاشانی، حسین بنی احمد، دکتر احسان نراقی و رحیم زهتاب فرد حضور یافتند و مطالبی در موضوع مطبوعات و نقش آن در تحولات ایران در سالهای دهه ۱۳۲۰ بیان کردند. همان گونه که در جلسات قبل متذکر شدیم «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» بر این باور است که موضوعات تاریخی و تحولات معاصر ایران می بایست در یک محیط پژوهشی و به دور از جنجال و هیاهو، آزادانه مطرح شود. بر این اساس می کوشد صاحب نظران این عرصه را تشویق کند مطالب ناگفته و نانوشته خود را بیان کنند. خوشبختانه، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران محیطی پژوهشی است و اغلب کسانی که با این مؤسسه همکاری

می‌کنند به طور حرفه‌ای به بررسی رخدادهای تاریخ معاصر می‌پردازند. بنابراین، باب نقد مسدود نیست و هیچ محدودیتی برای ابراز نظر و عقیده وجود ندارد. در این جلسه قصد داریم به بررسی مطبوعات در آستانه ملی شدن صنعت نفت بپردازیم؛ و امیدواریم، با گذشت بیش از نیم قرن، جنجالهای سیاسی آنقدر فرو نشسته باشند تا موضوع ملی شدن نفت به عنوان یک موضوع تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. به هر حال، موضوع ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد موضوعی است که به تاریخ پیوسته و هرگونه داوری در این مورد باید منصفانه باشد. رجال و شخصیت‌های برجسته دوران نهضت ملی شدن نفت هیچ‌کدام قدیس یا ابلیس نیستند و درست نیست که ما بعضی از آنان را خائن و برخی دیگر را خادم قلمداد کنیم. هر کدام از آنها دارای عملکردهای متفاوتی بوده‌اند و شایسته است که جهات مثبت و منفی هر کدام بازگو شود. همچنان که، تصور می‌کنم، هیچ‌کدام از آنها داعیه بی‌عیب بودن و مریم رشته و عیسی بافته نداشته‌اند. بنابراین، از سخنرانان محترم و کلیه کسانی که به نحوی مطلبی بیان می‌کنند خواهش می‌کنم از دایره انصاف خارج نشوند و کسی را متهم به خیانت نکنند. چنانچه خلاف این رویه پیش بیاید و خدای ناکرده جلسه از آرامش خارج شود پیشاپیش از همه عزیزان عذرخواهی می‌کنم و مجبور می‌شوم اجازه ندهم بحث‌های حاشیه‌ای مطرح شود.

همان‌طور که دوستان اطلاع دارند آقایان دکتر انورخامه‌ای و مرتضی کاشانی و دکتر محمدابراهیم باستانی‌پاریزی قرار است در این جلسه صحبت کنند که آقای دکتر باستانی‌پاریزی هنوز نیامده‌اند و امیدوارم هرچه زودتر خودشان را برسانند. بنابراین، از آقایان دکتر انورخامه‌ای و مرتضی کاشانی خواهش می‌کنم تشریف بیاورند تا از بیاناتشان استفاده کنیم. چون در نشستهای قبلی سخنرانان را معرفی کرده‌ام نیاز به توضیحات بیشتری نیست. بنابراین، فرصت را به آقایان می‌دهیم تا مطالب خودشان را بیان بفرمایند. ابتدا از آقای دکتر انورخامه‌ای خواهش می‌کنم در ادامه صحبت‌های خود در جلسه گذشته، با عنایت به اوضاع عمومی جامعه ایران در آستانه ملی شدن صنعت نفت، به بررسی مطبوعات آن دوره بپردازند.

دکتر انورخامه‌ای: در صحبت‌های جلسه گذشته گفتیم در این دوره تعدادی از روزنامه‌ها مثل اطلاعات و کیهان تیراژهای بالایی داشتند و روزنامه‌های دیگر تیراژشان کم بود. در آغاز جنبش ملی کردن صنعت نفت که هنوز نفت ملی نشده بود، دو روزنامه پیدا شدند که تیراژهای بالایی داشتند؛ اما هر کدام طرفداران خود را داشتند تا حدی که این دو روزنامه می‌توانستند با روزنامه‌های بزرگی مثل اطلاعات و کیهان مقابله کنند. روزنامه‌های



مرتضی رسولی پور، دکتر انور خامه‌ای و مرتضی کاشانی

کیهان و اطلاعات تقریباً نیمه رسمی بودند، علاوه بر انتشار اسناد، در مسائل عمومی نظر رسمی دولت را هم منعکس می‌کردند. گاهی حتی تفسیرها یا مقالاتی که در روزنامه‌های خارجی مثل انگلیس و آمریکا و حتی شوروی و غیره چاپ شده بود در این دو روزنامه منعکس می‌شد؛ اما در مسائل و موضوعات مختلف، خودشان نظر خاصی نداشتند. دو روزنامه جدید، یعنی باختر امروز و شاهد برخلاف اطلاعات و کیهان، نظر خاص خودشان را منعکس می‌کردند و هر کدام جهتی خاص و اصولی معین برای خودشان تعیین کرده بودند. هر کدام از این دو روزنامه طرفداران خاصی داشتند و طرفداران خود را راهنمایی و ارشاد می‌کردند. این دو روزنامه طرفدار آزادی انتخابات و اجرای قانون اساسی مشروطیت و بالاخره طرفدار ملی شدن صنعت نفت بودند و هر کدام دلایل خاصی هم برای طرفداران خود ذکر می‌کردند. در مقابل این دو روزنامه، که در آغاز تقریباً در یک صف قرار داشتند، یک دسته روزنامه‌هایی به وجود آمدند که به روزنامه‌های نفتی معروف شدند؛ برای اینکه تعدادی از اینها اسمشان در خانه رئیس تبلیغات شرکت نفت بود و معلوم شد که از آنجا پول یا مقاله می‌گرفتند و روابطی هم با انگلیسیها داشتند. مطالب این نوع روزنامه‌ها، به طور کلی، در جهت خلاف روزنامه‌های شاهد و باختر امروز



بود. هدف این روزنامه‌ها اولاً مخالفت با ملی کردن صنعت نفت و ثانیاً بدنام کردن جنبشی بود که به تبع ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی پیدا شده بود. آنها سعی داشتند با دادن نسبت‌های بد، این حرکت ملی را مفتضح کنند، هر طور شده رهبران نهضت را از مردم جدا سازند و به این ترتیب، صدای طرفداران ملی شدن نفت را خفه کنند. در کنار این دسته روزنامه‌ها، چند روزنامه دیگر متعلق به حزب توده بود. البته حزب توده در آن زمان منحل اعلام شده بود و تشکیلات علنی و کلوب و یا تابلو در تهران یا شهرستانها نداشتند؛ چون چند سال پیش از آن، در زمان حکومت صدرالاشرف، کلوب آنها بسته شده بود و بعد از حادثه تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران لایحه‌ای به مجلس برده شد و مجلس این حزب را منحل و غیرقانونی اعلام کرد. بنابراین، حزب فعالیت آشکاری نداشت و حوزه‌های آن به طور پنهانی تشکیل می‌شد. یک روزنامه هم به قطع روزنامه همشهری یا ایران فعلی تحت عنوان مردم، که سابق بر این ارگان رسمی این حزب بود، منتشر می‌شد، اما چاپ روزنامه مردم به صورت مخفی و زیرزمینی انجام می‌گرفت و پس از چاپ هم با پست برای اشخاص فرستاده می‌شد. تیراژ دقیق این روزنامه را نمی‌دانم اما تصور می‌کنم به تعداد ۲۰۰۰ نسخه یا بیشتر برای اشخاص فرستاده می‌شد. فعالیت مطبوعاتی حزب توده به این روزنامه محدود نمی‌شد بلکه آنها سازمانهایی ظاهراً مستقل درست کرده بودند که طبق ادعایشان ربطی به حزب توده نداشت؛ اما باطناً همان افراد حزب توده این جمعیتها و سازمانها و تشکیلات و روزنامه‌ها را با همان انضباط حزب توده اداره می‌کردند. روشها و رفتارها هم عیناً مشابه گذشته بود، ولی با اسامی جدید؛ مثلاً جمعیت هواداران صلح، جمعیت مبارزه با استعمار، جمعیت حقوقدانان ایران، جمعیت آزادی زنان ایران و غیره. علاوه بر این، همه می‌دانستند در رأس اتحادیه‌هایی که در کارخانه‌ها تشکیل شده بود افراد تعلیم یافته و تربیت شده حزب توده بودند و تحت دیسیپلین و انضباط معینی از حزب توده دستور می‌گرفتند که چه کار کنند. این نوع مخالفتها با ملی شدن صنعت نفت و نهضت به وجود آمده بسیار شدیدتر گسترده‌تر و بیرحمانه‌تر بود. اینان از هیچ‌گونه خرابکاری، فحاشی، و دادن نسبت‌های ناروا به اشخاص خودداری نمی‌کردند. البته کریم پور شیرازی در روزنامه شورش فحاشی می‌کرد و به درباریان (شاه و مادر و خواهرانش) و افراد دیگر نسبت‌های زشت می‌داد. نمونه دیگر هم روزنامه طوفان شرق بود که مدیرش شخصی بود به نام اسدالله طوفانیان که ابتدا ژاندارم بود و این آخریها جزو عمال شهربانی بود و برای شهربانی وقت کار می‌کرد، او هم فحاشی و اخاذی می‌کرد اما هتاک‌ی او و امثال کریم پور شیرازی جزئی و محدود بود و به شدت هتاک‌ی حزب توده نبود. روزنامه‌های وابسته به حزب توده به

۲۸
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹

نوع دیگری به دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی، دکتر بقایی، سید حسین فاطمی و طرفداران نهضت ملی بدترین نسبتها را می‌دادند؛ مثلاً به مصدق می‌گفتند «پیر خرفتی که خون دهقانان را می‌مکد» چون تکه زمینی در احمدآباد داشت و تازه از این بابت چیزی عایدش نمی‌شد و یا نسبتهایی مثل عامل امپریالیسم، عامل انگلیس، عامل آمریکا، وطن‌فروش و از اینجور اتهامات به او وارد می‌کردند. یا مثلاً برای دکتر بقایی شعری ساخته بودند که دلکش آن را در کلوبها و باشگاه هواداران صلح می‌خواند. این شعر یا هجویه بر اساس شعری بود که مرحوم افراشته سروده بود و پایان هر بیت به «ما را بس» ختم می‌شد و به جای بس می‌گفتند بق‌بق‌بق یعنی بقایی و جمعیت هم دسته‌جمعی تکرار می‌کردند و به این ترتیب احساسات را بر ضد دکتر بقایی برمی‌انگیختند. جوانان را به میتینگها می‌کشاندند و به انحاء مختلف خرابکاری می‌کردند و حتی خونریزی راه می‌انداختند و به هر شکل ممکن در مبارزات ایران علیه استعمار انگلستان کارشکنی می‌کردند. روزنامه‌های وابسته به حزب توده پشتیبان این نوع حرکتها بودند. این وضعیت کلی مطبوعات ما در این دوره زمانی بود یعنی از زمانی که شعار ملی شدن صنعت نفت مطرح شد تا آستانه کودتای ۲۸ مرداد چنین وضعی حاکم بر مطبوعات بود. البته بعد از ۲۸ مرداد وضع به طور ناگهانی دگرگون شد.

رسولی: خیلی متشکرم. برای اینکه فضای آن دوره را بهتر بشناسیم جا دارد به این سؤال هم پاسخ داده شود که نقش مطبوعات در تأسیس جبهه ملی و تهییج افکار عمومی و تصویب اصل ملی شدن نفت چه بود؟ منظورم تحصن چند روزنامه‌نگار در دربار بود که جبهه ملی را بنیاد گذاشت. اگر به این موضوع هم پاسخ دهید استفاده می‌کنیم.

دکتر انورخامه‌ای: برای پاسخ به این سؤال باید کمی به عقب برگردم. پس از پایان مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۴ یک دوره فترت به وجود آمد. در این دوره، قدرت در اختیار قوام‌السلطنه بود. پس از پایان غائله آذربایجان، با توجه به قراردادی که میان قوام و روسها در مورد امتیاز نفت شمال ایران منعقد شده بود، روسها فشار می‌آوردند و می‌گفتند: حالا که آذربایجان امن است بیایید مجلس درست کنید تا تکلیف این قرارداد مشخص شود. معلوم بود که تکلیف این مجلس قرار بود چه چیزی باشد. قوام‌السلطنه و حزب دموکرات همه کارها را در دست داشتند و نماینده‌های مجلس را همین حزب دموکرات تعیین و تحمیل می‌کرد. در این زمان دکتر مصدق اظهار می‌کرد که انتخابات باید طبق اصول قانون مشروطیت آزاد باشد و مردم بتوانند آزادانه به هر کس که می‌خواهند رأی بدهند و نیروهای ارتشی و انتظامی و بیگانگان در انتخاب نمایندگان



دخالتی نداشته باشند. حزب دموکرات از پیش معین کرده بود چه اشخاصی از کجا انتخاب شوند. بنابراین، تقریباً همه می دانستند که چه انتخاباتی در پیش است. دکتر مصدق و طرفدارانش، که اعتقاد به انتخابات آزاد داشتند، تصمیم گرفتند تحصن کنند. این تنها راهی بود که می توانستند انجام دهند چون اجازه برگزاری میتینگ به آنان داده نمی شد؛ در آن صورت، عباس شاهنده که از حقوق بگیران قوام بود سوار بر اسب می شد و با دارودسته اش به جمعیت حمله می کرد و خلاصه مانع تراشی می کرد. به هر حال، این سابقه وجود داشت. بنابراین، تنها راهی که باقی مانده بود آن بود که به دربار بروند و از شاه بخواهند در این امر دخالت کند و اجازه ندهد قوام السلطنه نمایندگان مجلس را مطابق میل خودش یا مطابق نظر شوروی یا انگلیس انتخاب کند. اما این کار را هم اجازه ندادند، یعنی نگذاشتند به دربار بروند. این بود که اعتراض کنندگان ناچار شدند در مسجد تحصن کنند. باز هم کسی به این تحصن وقعی نگذاشت در نتیجه، انتخابات این دوره طبق نظر قوام و انگلیس و آمریکا انجام گرفت.

رسولی: آقای دکتر سؤال من ارتباطی به انتخابات دوره پانزدهم نداشت؟
 دکتر انورخامه ای: می دانم؛ این مطلب را مقدمتاً عرض کردم تا بیایم سر مطلب. دقیقاً همین طور است. در انتخابات دوره شانزدهم گرچه کارها در دست قوام السلطنه نبود اما،



کمابیش، همان وضعیت برقرار بود و این دفعه رزم آرا و وابسته‌های دربار و نظر مستقیم سیاست‌های خارجی حاکم بود. هنوز حزب یا تشکیلات آزادیخواه و مشروطه‌خواه واقعی به وجود نیامده بود و اجازه هم نمی‌دادند که وجود داشته باشد. بنابراین، در انتخابات دوره شانزدهم هم دوباره این مشکل مطرح شد که حالا که نمی‌توانیم راه‌پیمایی کنیم و میتینگ بدهیم برای جلوگیری از انتخابات فرمایشی و تحمیلی بهتر است به دربار برویم و آنجا متحصن شویم. این دفعه وضع دربار با گذشته فرق کرده بود. دربار تشخیص داده بود که چنانچه انتخابات به شیوه دوره قبل انجام بگیرد، تعدادی از نمایندگان تحت نظارت ستاد ارتش و سرلشکر رزم آرا خواهند بود. از این جهت، شاه چون احساس کرد که نمایندگان اگر از نوع افرادی باشند که رزم آرا می‌خواهد اینها خطر بزرگی برای او خواهند شد. لذا اجازه داد دکتر مصدق و همراهانش به دربار بیایند.

بنده شخصاً معتقدم، و دلایل و مدارک نسبتاً زیادی هم دارم، که توطئه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ گرچه به دست کیانوری و چند نفر از اعضای حزب توده انجام گرفت اما محرک و گرداننده اصلی آن رزم آرا بود. رزم آرا امیدوار بود در آن روز شاه کشته شود و اعضا و طرفداران حزب توده از امامزاده عبدالله به طرف تهران حرکت کنند و رزم آرا به بهانه حفظ امنیت و اینکه وطن در خطر است جلوی اینها را بگیرد و خودش کارها را در دست داشته باشد. شاه بعد از این واقعه (طبق اسناد و دلایلی که دارم) ترسیده بود که کار به همین جا خاتمه پیدا نخواهد کرد و چنانچه مجلس و حکومت به دست رزم آرا بیفتد او همان بلایی را بر سر شاه خواهد آورد که رضاخان به سر احمدشاه آورد؛ یعنی حکومت را به دست خواهد گرفت و شاه را از کشور بیرون خواهد کرد. بنابراین، شاه و اطرافیانش مایل بودند یک جریانی پیدا شود و مقابل رزم آرا بایستند. به این جهت بود که معترضان را به دربار راه دادند و از آنان پذیرایی کردند و جریان را همه آقایان خوب می‌دانند که چرا بعد از بیرون آمدن از دربار حتی مزاحمی برای آنها نبود چون امنیت آنها را تضمین کرده بودند. بعد هم در منزل دکتر مصدق جمع شدند و جبهه ملی درست شد. این مطلب را باید بگویم افرادی که به دربار رفتند از یک گروه خاص با یک پلتفرم یا هدف خاص نبودند بلکه هر کس که مخالف بود و احساس می‌کرد در آن اوضاع و احوال نمی‌تواند فعالیت کند، از هر قماش که بود، خودش را داخل این جمع کرد. این افراد با هدفهای مختلف هر کدام انتظاراتی داشتند. بدون رودربایستی باید عرض کنم، در میان اشخاصی که همراه دکتر مصدق به دربار و بعد از آن به منزل دکتر مصدق رفتند به طور مسلم یکی دو نفر از عناصر وابسته به انگلستان هم وجود داشت؛ اما همانها هم صلاح را در آن دیدند که یک راهی جدید پیدا شود و جلو دیکتاتوری رزم آرا در آن وضعیت گرفته شود.



به قول معروف:

بند و بست چند تن ناسازگار
چيست جانا؟ دولت ناپايدار

بنابراین، جبهه ملی با اشخاص و هدفهای متفاوت و ناهمگونی تشکیل شد. این طور نبود که همه آنها به دوام مشروطیت و اجرای قانون اساسی اعتقادی داشته باشند یا سابقه آزادیخواهی داشته باشند بلکه افرادی در میان این جمع بودند که اصلاً به این چیزها نمی‌اندیشیدند. به طور مثال، آقای احمد ملکی یکی از اشخاصی بود که در آن جمع به عنوان عضو شورای مرکزی جبهه ملی انتخاب شد. او کسی بود که تا قبل از این از هر حکومتی پول می‌گرفت و در روزنامه ستاره‌اش می‌نوشت. یکی دیگر از آن اشخاص عباس خلیلی بود که یک روز در روزنامه‌اش مطالبی در طرفداری از آلمانها می‌نوشت و یک وقت هم اعلان کرد که سید ضیاء به ایران می‌آید و ایران را آباد و بهشت برین خواهد کرد. از این جهت خانم سیمین دانشور و همین‌طور پسر ایشان خلیلی از دست من عصبانی‌اند.

رسولی: سیمین بهبهانی.

انورخامه‌ای: بله. خلاصه می‌خواستم بگویم همه افراد یکدست نبودند. اما در آن زمان همه واقعاً قصدشان این بود که رزم‌آرا نتواند دیکتاتور شود. شاه هم در این مورد با آنها موافقت کرد.

رسولی: متشکرم. جهت یادآوری عرض می‌کنم در بین جمعیت متحصن در دربار چند تن از مدیران مطبوعات بودند: آقای جلالی‌نائینی و آقایان دیگر حسن صدر مدیر روزنامه قیام، احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره، حسین فاطمی مدیر باختر امروز، عمیدی‌نوری مدیر روزنامه داد، دکتر مظفر بقایی مدیر شاهد، عباس خلیلی مدیر اقدام و مهندس احمد زیرک‌زاده مدیر روزنامه جبهه.

دکتر باقر عاقلی: ارسال خلعتبری هم بود.

رسولی: بله، به هر حال، این افراد مؤسسان جبهه ملی بودند. از آقای مرتضی کاشانی خواهش می‌کنم در مورد فعالیت مطبوعات در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق، اعم از نشریات توده‌ای، روزنامه شاهد و باختر امروز، هر مطلبی که مورد نظرشان است برای ما صحبت کنند.

مرتضی کاشانی: با عرض سلام. مطالبی که عرض می‌کنم چیزهایی است که خودم شاهد بوده‌ام. بنده نویسنده، شاعر و مورخ نیستم. در رشته صنعتی درس خوانده‌ام و



مدت سی سال سرپرست فنی - حرفه‌ای دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم و از دید خودم مسائل سیاسی را تجزیه و تحلیل می‌کنم. چون بعضی از افراد که امروز در اینجا می‌بینم در جلسه گذشته نبودند، ابتدا مطلبی را می‌گویم که در جلسه گذشته به آن اشاره کردم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد آقای اسدالله علم برای اینکه دکتر بقایی را تحت نفوذ خودش قرار دهد چند سند در اختیار بقایی قرار داد مبنی بر اینکه چند تن از سران کشور خیانت کرده‌اند. بقایی هم مندرجات این اسناد را به اطلاع دوستان و هوادارانش رساند. تیمور بختیار طی نامه‌ای شریف‌امامی نخست‌وزیر را در جریان قرار داد و شریف‌امامی گفت همین مطلب را بهانه قرار دهید و او را به زندان بیندازید. این مطلب مربوط به سال ۱۳۳۹ است. به هر حال، دکتر بقایی را به اتهام سرقت اسناد با وضع بد و توهین آمیزی به دادگاه کشاندند. دادگاه که تشکیل شد دکتر بقایی گفت: من گناهی مرتکب نشدم؛ فقط اسنادی در مورد دزدی رجال کشور جمع‌آوری کرده‌ام. و بعد هم فریاد زد که سرلشکر علوی مقدم مرا به اینجا کشاند، چون اسناد دزدی او را دارم. رئیس دادگاه خطاب به دکتر بقایی گفت: اینجا سرگذر نیست که داد می‌زنید، برو شکایت کن. بقایی گفت: شکایت کردم، اما علوی مقدم شرف نداشت. می‌دانید که منظورم از علوی مقدم همان کسی است که رئیس شهربانی شد. زمانی که دکتر علی امینی به نخست‌وزیری رسید قول داد شرایطی به وجود آورد که به دکتر بقایی زیاد توهین نکنند و رعایت حالش بشود. به این ترتیب، قرار شد بقایی جبهه ملی را بگوید و سپس تبرئه شود. دکتر بقایی همین کار را کرد و شما اگر به اظهارات دکتر بقایی در هر قسمت از جلسات محاکمه که به طور کامل چاپ شده مراجعه کنید متوجه می‌شوید که او فقط جبهه ملی و افراد وابسته به آن را کوبیده و مطلقاً اشاره‌ای به موارد اتهام نکرده است، بر همین اساس بود که دادگاه او را تبرئه کرد.

خدمت شما عرض کنم وقتی که خلیل ملکی از حزب زحمتکشان بیرون رفت، در واقع، حزب از هم پاشید. همان‌طور که در جلسه گذشته عرض کردم، قبل از آن، من متوجه موضوع شده بودم چون از نزدیک ناظر اعمال دکتر بقایی و سایر رجال بودم؛ به خصوص از دیداری که تیمسار کمال و سرلشکر زاهدی در بیمارستان با دکتر بقایی کرد، اطلاع داشتم. آنها در این ملاقات گفته بودند: «اعلی‌حضرت سلام و احوالپرسی کردند و چه کردند. آقای دکتر مصدق هم برای اداره مملکت پیرند؛ شما که موقعیت خوبی داری بیا و کشور را اداره کن.» این مطلب را هم عرض کنم که موقعیت دکتر بقایی در آن موقع بسیار عالی بود چون در آن اوضاع و احوال یک‌شبه ره صدساله را پیموده بود. بعد هم دکتر بقایی به من دستور داد آقای ملکی را پیش او ببرم که قبلاً گفتم. قضیه تلفن دکتر

مصدق را هم عرض کردم که به دکتر بقایی گفت: «این مرد فلان فلان شده [رزم آرا] ممکن است شما را بکشد....» بعد از اینکه ملکی از حزب رفت من اعتقاد من نسبت به دکتر بقایی سست شد؛ چون خیلی رک بگویم احساس کردم در آن موقعیت حزب زحمتکشان از هم می‌پاشد. این بود که خیلی تلاش کردم با هر دو نفر صحبت کنم، بلکه به هم نزدیک شوند. حتی گریه کردم اما نمی‌دانستم پشت پرده خبرهای دیگری است. بعد هم اسناد و مدارک و کتابها این مطلب را به خوبی ثابت کرد. این کتابهایی که امروز اینجا آوردم مدارکی است که حرف من را ثابت می‌کند. دکتر بقایی آدم کوچکی نبود و توانست اصول ملی شدن نفت را از طریق روزنامه به ملت ایران بفهماند؛ ولی بعد از مدتی به جنبش ملی کردن نفت، طبق مدارکی که ارائه می‌دهم، پشت پا زد.

در سال ۱۳۵۶ یعنی یک سال مانده به انقلاب در روزنامه‌ای درج شده بود که چند نفر به دیدن دکتر بقایی آمدند، دکتر بقایی با مرتضی کاشانی به مذاکره پرداخت. مرتضی کاشانی از دکتر بقایی سؤال کرد که در آینده وضعیت حزب [زحمتکشان] چه خواهد شد و به چه ترتیبی می‌خواهند فعالیت کنند. دکتر بقایی پاسخ داد: رژیم مشروطه را قبول داریم و منصور سمبل آن است! منصور کیست؟ شاه است. احزاب باید آزادانه فعالیت کنند البته بجز حزب توده.... بقایی گفت: جلسات را در محل جدیدی که برای حزب خریداری نموده‌ایم تشکیل خواهیم داد. بعد درباره چگونگی خرید منزل برای حزب صحبت شد. بقایی گفت ۹۰۰,۰۰۰ تومان تاکنون پرداخت شده و ۳۰۰,۰۰۰ تومان کسر داریم که اعضای حزب باید در جمع‌آوری این مبلغ کوشش کنند. مرتضی کاشانی قبول کرد که در این زمینه تا هفته بعد این کار را انجام دهد. بقایی گفت: نشریه‌ای در نظر گرفته‌ام با این هدف که رژیم مشروطه سلطنتی را قبول داریم، رژیمی که سمبل آن منصور (شاه) است. این نشریه، یعنی روزنامه‌ای که از حکومت سلطنتی و شاه دفاع کند، قرار است بعداً منتشر بشود. مأموران ساواک هم این مطلب را تأیید کرده‌اند. بعدها همه مطالب در یک کتاب جمع‌آوری و منتشر شد.

حسین بنکدار: آقای کاشانی، این کتاب مربوط به ساواک است؟

مرتضی کاشانی: چه فرقی می‌کند، حالا ساواک یا غیر ساواک.

حسین بنکدار: می‌خواستم ببینم مدرکش از کجاست؟

رسولی: من هم می‌خواهم از آقای کاشانی بپرسم که امروز قصد دارند فقط در مورد دکتر

بقایی صحبت کنند؟

مرتضی کاشانی: دکتر بقایی و روزنامه شاهد. در این کتابی که عرض کردم همه مطالب

آمده، اینکه حزب توده چه می‌گفت، جبهه ملی چه کرده و چه باید بکند به قلم خلیل ملکی. شبی آقای دکتر محمود کاشانی، که در سیمای جمهوری اسلامی صحبت می‌کرد، گفت که دکتر مصدق پشت پرده با حزب توده کنار آمده بود. این مطلب را داشته باشید؛ ۲۴ سال قبل، آیت‌الله دکتر بهشتی در سیما و در مقابل آقای کیانوری می‌گوید: شما در مقابل دکتر مصدق چه کردید؟ کیانوری جواب داد: جفا کردیم. دکتر بهشتی گفت: فقط جفا نکردید بلکه خیانت کردید. پسر آقای دکتر مصدق هم سالها قبل گفت: آن زمان مردم سواد نداشتند که تشخیص دهند حق با کیست؟ این هم خط آیت‌الله کاشانی است که در روز قبل از ۲۸ مرداد به مصدق می‌نویسد که آقا شما چه کردید و چه شد و چه شد، من را کوچک کردید و... ولی فردا می‌خواهند به نفع زاهدی کودتا کنند... مصدق هم، که دلش خون بود، جواب سر بالا داد و نوشت هر چه مردم پسندیدند و خواستند همان می‌شود. حالا بعضی منکر این نامه هستند که خیلی عجیب است؛ چون به آقای دکتر بقایی لطمه می‌خورد. دکتر بقایی سه روز و پنج شب به اتهام مشارکت در قتل افشارطوس زندانی بود. در این پنج روز آیت‌الله کاشانی تحت تأثیر قرار نگرفت و چون راضی به سقوط مصدق نبود با حسن نیت این نامه را نوشت. توجه داشته باشید وقتی مصدق در تیرماه ۳۱ استعفا داد و قوام با رأی مجلس به قدرت رسید آن همه آشوب به پا شد! چون گفتند غیرقانونی بود اما چطور شد وقتی مصدق را برکنار کردند، و در حالی که شاه خودش از کشور فرار کرد و زاهدی به نخست‌وزیری رسید، این قانونی است، و ۲۸ مرداد قیام ملی؟! من به شما اعلام می‌کنم که بقایی، شخص زاهدی را به قدرت رساند تا اینکه جاده صاف‌کن باشد و مدتی بعد خودش به قدرت برسد. زاهدی تحت تأثیر شمس قنات‌آبادی و دکتر بقایی به مجلس آمد و مجلس به او پناه داد. در حالی که بقایی بابت قتل افشارطوس مجرم بود. آقای زهری هم که عکس او را مشاهده می‌کنید رابط بین بقایی و اسدالله علم بود. در آخر عمر هم کسالت قلبی پیدا کرد ولی اجازه ندادند برای معالجه به اروپا برود. این روزنامه‌ای که دست من است شهاب نام دارد که با پول ساواک اداره می‌شد. این آقای رفیع‌زاده که عکس او را می‌بینید رئیس ساواک در آمریکا بود و رابطه نزدیکی با دکتر بقایی داشت و اصلاً عضو حزب زحمتکشان بود. زمانی هم که دکتر بقایی در زمان انقلاب به آمریکا رفت، در منزل او [رفیع‌زاده] و تحت نظر او بود، یعنی در منزل یک مأمور ساواک. آخر من چگونه می‌توانم خودم را قانع کنم. خدا شاهد است که من خیلی چیزها دیده‌ام که حداقل ۲۰ جلسه وقت لازم است تا آنها را بازگو کنم.

تیمسار عاطفی: تعجبی ندارد. همه‌شان به نحوی با دستگاههای خارجی تماس داشتند و





صورت، اجاره حزب را نمی‌پردازیم. گفت: نه شوخی نکن حزب را من تشکیل دادم. گفتم: کودتا [می‌کنیم] گفت: باز هم شوخی می‌کنی. گفتم: شوخی نمی‌کنم، الآن تلفن می‌کنم مجاهدین اسلام بیایند و اینها را بیرون کنند. همین کار را کرد و ۲۰۰ نفر آمدند.

رسولی: منظور شما مجمع مسلمانان مجاهد است؟

مرتضی کاشانی: بله، بله. رهبر ظاهری این جمعیت آقای کاشانی بود ولی به دست شمس قنات آبادی اداره می‌شد. چند نفر در این جمعیت فعال بودند و یکی از آنها برای ما و آقای بنکدار سرشناس بود به نام انور عشقی که شاگرد شوfer و چاقوکش بود و دور و بر آقای کاشانی و ما می‌پلکید. این افراد آمدند و به طور زشتی فحاشی کردند. در نتیجه، ملکی و جلال آل احمد و قندهاریان و چند نفر از دانشجویان رفتند و ما و یک عده بازاریها و طرفداران آیت الله کاشانی ماندیم. وضعیت حزب از این به بعد به کلی عوض شد. قرار شد عکاس بیاورند و بچه‌های حزب با من به منزل دکتر بقایی برویم و او را به حزب بیاوریم. همه دکتر بقایی را بغل و دوره کردند و با هم عکس گرفتیم که عکسها همه موجود است و من هم در آن وقت موقعیت خوبی در حزب داشتم. از طرف دیگر، در داخل حزب چند شخص ناباب هم بودند که، به تقاضای من، هیئت اجرایی تصویب کرد که، مثلاً، یک ماه به طالقانی فرصت بدهند تا اخلاقتش را عوض کند. سرپرست این‌گونه



افراد امیر زرین کیا معروف به امیر موبور بود. این افراد به نام آوارگان شهرت یافتند و طالقانی هم جزو آنها بود.

نکته دیگری که باید عرض کنم این است که واقعه نهم اسفند تماماً زیر سر دکتر بقایی بود. او موفق شد چند تن از روحانیون مخالف دکتر مصدق را به دربار بکشد و تا حدی هم در کارش موفق شد. هم او بود که روز دهم اسفند کاری کرد که با توده‌ایها در خیابان زد و خورد صورت گیرد. در بین توده‌ایها هم افراد ناباب بودند. همین درگیریها موجب شد که یکی از افراد در خیابان شاه‌آباد کشته شود. دکتر بقایی این موضوع را بهانه کرد و جمعیتی را برای تشییع جنازه به ابن بابویه کشاند. ما همه به ابن بابویه رفتیم و عکسهای این موضوع موجود است. دکتر بقایی در آنجا سخنرانی کرد و گفت: آن عده از افسرانی که خوشرقصی کردند به زن و بچه آنها رحم نخواهیم کرد، به خانه‌هاشان حمله می‌کنیم و زن و فرزندانشان را می‌کشیم. این طرز سخن گفتن برای من مسئله‌ای شد تا اینکه در بعدازظهر یک روز جمعه دکتر بقایی شخصی را به نام بهبهانی نزد من فرستاد. او به من گفت: خودت را به دکتر برسان که با تو کار واجب دارد. من به دیدن دکتر بقایی رفتم. به من گفت: احمد شارق یکی از پدر سوخته‌هایی است که در جریان سی تیر نقش فعالی داشته، ولی دو دوزه‌بازی می‌کند و فعلاً با من میانه خوبی دارد. او نزد سرهنگ نادری رفته و به او گفته که بقایی قصد دارد دسته گلی آب بدهد. دکتر بقایی از من خواست که با او همکاری کنم به این ترتیب که گزارشهایی را که تهیه کرده در اختیار من بگذارد و من گزارشها را همراه با سرهنگ نادری به مصدق نشان دهم. دکتر بقایی به من گفت: وقتی به دیدن دکتر مصدق رفتی او از تو خواهد پرسید که چطور شد با آقای بقایی مخالف شدی؟ (البته مقداری از این داستان را قبلاً برای دوستانم تعریف کرده‌ام). به دیدن دکتر مصدق رفتم و به ایشان عرض کردم دکتر بقایی جایی برای آشتی با شما نگذاشته و من چون قسم خورده‌ام هنوز با او همکاری می‌کنم. دکتر مصدق حرفهای مرا گوش داد. بعد گفت: بسیار خوب گزارشها را به سرهنگ نادری بدهید، ایشان به من می‌رساند. به هر حال، هر گزارشی که دکتر بقایی درست می‌کرد و به من می‌داد من هم به سرهنگ نادری می‌دادم. یک روز به سرهنگ نادری گفتم این افسرانی که دکتر بقایی می‌گوید باید کشته شوند چه کسانی هستند؟ نادری می‌گفت ما ۲۶ افسر هستیم و قسم خورده‌ایم تا زمانی که موضوع نفت حل شود با دکتر مصدق همراهی کنیم. افشارطوس - رئیس شهربانی - و سرهنگ سخایی - رئیس شهربانی کرمان - هم جزو گروه ما هستند. زمانی که کودتا شد سخایی به ارتش پناه برد ولی او را به ماشین بستند و تکه‌تکه کردند؛ دکتر بقایی این موضوع را اقرار کرده. یکی دیگر از افسرانی که در ۳۰ تیر نقش داشت و با



دکتر بقایی همکاری می‌کرد، سرهنگ قربانی بود. او به دکتر بقایی پیغام داد که اگر شما نخست‌وزیر بشوید تکلیف من چه می‌شود؟ دکتر بقایی جواب داد لازم نیست سیاستمدار شوی، چند روز بعد از آزاد شدن از زندان، به کارهای پلیس رسیدگی خواهی کرد. حالا یکی از شیرین‌کاریها را عرض می‌کنم. دکتر بقایی روزی به من گفت: دو نفر از رفقای حزبی را که یک خرده فضول‌تر هستند با خودت بردار و شب آنها را توی اتاقت بخوابان. بنده آن زمان شبها منزل دکتر بقایی که در خیابان ایران بود می‌خوابیدم. به هر حال، دو نفر از رفقا را که کمی فضول بودند به منزل دکتر بقایی آوردم. به آنها گفتم کار مهمی در پیش است؛ شما از بالای شیشه، کتابخانه را با چشم زیر نظر بگیرید اما چراغ اتاق را خاموش کنید تا دیده نشوید. آن شب با دکتر بقایی چمدانی آوردیم و اسناد و مدارک ایشان را در آن گذاشتیم. ساعت یک بامداد در حالی که چمدان را عوض کردیم، با یک چمدان خالی، تاتی تاتی از در منزل با دکتر بقایی بیرون آمدیم. از خیابان ایران به خیابان ژاله و از آنجا به سر خیابان هدایت آمدیم و آنجا ایستادیم. وارد کوچه‌ای شدیم که سرکوچه نوشته بود سنتور ملک. تا منزل هفتم یا هشتم رفتیم. بعد از مدتی برگشتیم. یک پلیس من و دکتر را در راه دیده و گزارش کرده بودند. دو نفر هم که در منزل دکتر بقایی بودند می‌پرسیدند قضیه چیست؟ گفتم هیچی. آقای نادری بنده را احضار کرد و پرسید موضوع چی بود؟ گفتم: والله یک چمدان را به خیابان هدایت بردیم و به منزلی دادیم و برگشتیم. البته من نمی‌دانستم آنجا کجاست ولی بعد فهمیدم که منزل نصرت‌الله امینی است که شهردار تهران بود. وقتی قضیه را از دکتر بقایی پرسیدم. او گفت: تیر آقای کاشانی به هدف خورد. پرسیدم یعنی چه؟ گفت: این آقای امینی را قبلاً ملاقات کرده بودم و از او خواستم برای من نقشی مثل نقش مکی بازی کند اما او قبول نکرد و گفت: من به مصدق خیانت نمی‌کنم و نکرد. ما هم او را چپه کردیم. پس از مدت کوتاهی، دکتر مصدق امینی را خواست و به او گفت برو استعفا بده. امینی به دکتر مصدق می‌گوید: برای چه؟ باز مصدق می‌گوید: برو و استعفا بده. بعد امینی به دیدن دکتر صدیقی می‌رود و می‌گوید: آقا مگر من چکار کردم؟ دکتر صدیقی به او می‌گوید: حالا از دکتر بقایی چمدان می‌پذیری؟! امینی جواب داده بود که ابداً. آنها از من خواستند علیه دکتر مصدق اقدام کنم و من گفتم انجام نمی‌دهم، چون طرفدار مصدق هستم. به این ترتیب، آنها آمدند تلافی این کار را این جور درآوردند. به هر حال، من و دکتر بقایی این کار را انجام دادیم. البته من دقیقاً از جزئیات برنامه اطلاعی نداشتم ولی به گناهم اعتراف می‌کنم تا برخلاف جریان آب شنا کرده باشم و کسانی که تاریخ می‌نویسند درست قضاوت کنند. بنابراین، این یکی از شاهکارهای ما بود. و باز تأکید می‌کنم آقای دکتر بقایی در جریان





نهضت ملی شدن نفت ظاهراً از همه بیشتر زحمت کشید اما در عمل اولین کسی بود که به آقای دکتر مصدق پشت پا زد. البته مطالب زیاد است. بعد از اینکه خلیل ملکی از حزب بیرون رفت همین آقای بقایی به دزفول رفت...

رسولی: تصور می‌کنم در موضوع این سفر جلسه قبل صحبت کردید. اگر اجازه بفرمایید چون از مدت تعیین شده بیشتر صحبت کردید مقداری استراحت بفرمایید تا آقای دکتر انورخامه‌ای هم صحبتی بکنند.

مرتضی کاشانی: اگر مطلبی را تکرار کردم پوزش می‌طلبم چون به درد پیروی و فراموشی گرفتارم.

دکتر انورخامه‌ای: از من پرسیده‌اند از بین جمعیتی که در منزل دکتر مصدق جبهه ملی را تشکیل دادند چند نفر فراماسون بودند؟ حقیقتش من نمی‌دانم؛ اما مرحوم راین اسامی فراماسونها را در کتاب سه جلدی خودش آورده و چنانچه کسی علاقه دارد بداند می‌تواند به آن کتاب مراجعه کند. من خیال نمی‌کنم هیچ‌کدام از آن سی - چهل نفری که در منزل دکتر مصدق جمع شدند و اسمشان در کتابها هم آمده جزو فراماسونها باشند. البته موضوع فراماسونری هم به نظر من قدری پیچیده‌تر و بزرگ‌تر از آن چیزی که بوده جلوه داده شده است.

اما در مورد فرمایشات آقای کاشانی، بالاخره من نفهمیدم ایشان موافق دکتر بقایی هستند یا مخالف او؟ موافق آیت‌الله کاشانی هستند یا مخالف؟ موافق دکتر مصدق هستند یا مخالف او هستند؟ و اینکه بالاخره با نتیجه کار او موافق‌اند یا مخالف‌اند و اصلاً نظرشان نسبت به حزب توده در این جریان‌ها چه بوده؟ آیا حزب توده در این دوره بی‌بو و بی‌خاصیت بود و هیچ نقشی در جریان‌ها آن روز نداشت؟ در مورد خلیل ملکی هم همین‌طور. البته هیچ‌کس مطلقاً بد نیست ولی در کل قضاوت ایشان نسبت به خلیل ملکی چه بوده؟ من حقیقتاً درست متوجه این مطلب نشدم و شاید هم نقص از گوش بنده بوده که درست نتوانستم بشنوم. به هر حال، خیلی مایل بودم بدانم. ایشان به طور منجز، با توجه به فعالیت و نقشی که در حوادث آن روزگار داشتند، می‌فرمودند که بیلان کار این اشخاص چه بوده، کدام مثبت بود و کدام منفی و اصلاً آیا جنبش ملی شدن نفت فایده‌ای برای کشور داشته یا خیر.

رسولی: البته آقای کاشانی نظر خودشان را تلویحاً در مورد پاره‌ای اشخاص بیان کردند اما چون بیشتر صحبتشان حول مخالفت‌های دکتر بقایی با دکتر مصدق بود شاید برای دکتر خامه‌ای هنوز بعضی از مطالب خوب روشن نشده است. از آقای کاشانی خواهش می‌کنم چند



دقیقه‌ای در این موارد صحبت بفرمایند.

مرتضی کاشانی: چشم. اما اجازه بدهید اول به سؤال آقای بنکدار جواب بدهم که گفتند این کتابی که اینجا من آوردم کار ساواک است یا خیر؟ این کتاب مال ساواک نیست. مدارک موجود در این کتاب از منزل آقای دکتر بقایی جمع‌آوری شده و از من هم در این کتاب شکایت شده و من از شکایت ایشان تشکر کردم. با تمام این گله‌هایی که دکتر بقایی از من کرده‌اند یک سال به انقلاب مانده از من خواستند حزب را اداره کنم. دقت می‌فرمایید؟ چون از همه فعال‌تر بودم و در حزب زحمت می‌کشیدم هر چند تیتراژ دکتر نداشتم. اما باید عرض کنم که بعد از قتل افشارطوس من اعتقاد نسبت به دکتر بقایی سست شد. در این کتابی که عرض کردم نامه‌های آقای بنکدار هم خطاب به دکتر بقایی آمده که درباره‌ی من نوشتند و شکایت کردند که کاشانی (یعنی من) اعتقادی به ۲۸ مرداد ندارد و من دست ایشان را می‌بوسم. بله جناب بنکدار دستخط و امضای شما هم در این کتاب هست.

حسین بنکدار: این کتاب را من خوانده‌ام ولی خدا را شاهد می‌گیرم در این مذاکراتی که اینجا نوشته شده اصلاً نبوده‌ام. مرتضی کاشانی: از اول تا آخر این کتاب مطالبی بر ضد مصدق است. حسین بنکدار: بله، بله؛ درست است.

رسولی: آقای کاشانی تا اینجا توضیح دادند که آقای بقایی شخصیتی بود که در جریان ملی شدن نفت نقش مثبت داشت و شاخص‌ترین چهره بعد از آقای دکتر مصدق بود؛ اما از زمان قتل افشارطوس نظر ایشان نسبت به دکتر بقایی تغییر کرد. آقای کاشانی درست فهمیدم؟ مرتضی کاشانی: بله.

رسولی: بسیار خوب، حالا در مورد خلیل ملکی و حزب توده هم مقداری صحبت بفرمایید که در این دوران چه نقشی داشتند تا به این ترتیب به پرسش آقای دکتر انورخامه‌ای پاسخ داده باشید.

مرتضی کاشانی: بله، در اینکه حزب توده افکار مردم را تا حدودی روشن کرد شکی نیست. مردم آگاهی نداشتند و حزب توده چشمان مردم را باز کرد؛ ولی البته ایران هیچ‌وقت زیر بار کمونیسم نمی‌رود و کمونیسم نمی‌تواند خطری جدی برای کشور باشد و مردم از این نظر امتحان خود را داده‌اند.

اما البته گروهی از اعضای حزب توده از جمله خود آقای دکتر انورخامه‌ای وقتی دیدند موضوع امتیاز نفت شمال و از این حرفها پیش آمد از حزب بیرون آمدند. قبلاً



عرض کردم من خودم به دیدن جلال آل احمد رفتم و از او خواستم به حزب ما بیاید. او جواب داد: من فعلاً مشغول مطالعه در این مورد هستم و نیامد. اما ملکی به حزب زحمتکشان آمد و حزب زحمتکشان دکتر بقایی را به عظمت رساند؛ یعنی همه چیز عوض شد و آقای دکتر بقایی را به مرتبه‌ای بلند رسانید. ضمناً این مطلب را هم باید بگویم که سه ماه و نیم بعد از تشکیل حزب، زمانی که رزم‌آرا ترور شد یک آقای جوانی زیر بغل بیوه رزم‌آرا را گرفته بود و او را به منزل دکتر بقایی آورد. در آنجا به دکتر بقایی گفت: به این کتاب مقدس خودت را می‌کشم، خانه و کتابخانه‌ات را هم آتش می‌زنم. بعد از آن من این جوان را زیر نظر داشتم و دکتر بقایی از آن زمان مرا مسلح کرد و به من مأموریت داد به آبادان بروم و در آنجا شعبه حزب زحمتکشان را افتتاح کنم. اگر اجازه دهید یک مطلب دیگر از دکتر بقایی بگویم و مطلب را ختم کنم. دکتر بقایی می‌گفت: بعد از ۲۸ مرداد به خدمت شاه رسیدم تا سلطنت بازیافته را به ایشان تبریک بگویم. ایشان هم تشکر کرد. بعد گفتم دو استدعا از حضور شما دارم. شاه گفت: بگویید. گفتم: طبق قانون اساسی، سلطنت باید در خانواده شما تا ظهور حضرت حجت (عج) باقی باشد و شما خودتان هم به این قانون احترام بگذارید. شاه گفت: استدعای دوم. گفتم استدعای دوم من این است که حساب خودتان را از مادر و خواهرتان [اشرف] جدا کنید. شاه اخمهایش را توهم کرد و خوشش نیامد؛ و از آن زمان به بعد رابطه ما دیگر قطع شد. دکتر بقایی این حرفها را در گوش من نگفت، بلکه در جلسه حزب گفت و کسانی که در آن جلسه حضور داشتند این مطالب را شنیده‌اند. دکتر بقایی از شاه به عنوان منصور یاد می‌کرد و بعد از ۲۸ مرداد از او حمایت می‌کرد. ببخشید که خسته‌تان کردم. پوزش می‌طلبم.

رسولی: متشکرم، وسعت اطلاعات آقای کاشانی آنقدر زیاد است که گاهی همین انبوه اطلاعات مانع می‌شود که انسجام بحثها حفظ شود. جایگاه ایشان در نزد دکتر بقایی و اعضای حزب زحمتکشان غیرقابل انکار است و من یادم هست که یک بار آقای حسین بنکدار، که در این جلسه هم حضور دارند، برای من تعریف می‌کردند که آقای کاشانی معلم و استاد من هستند و احترام ایشان را همیشه دارم؛ ولی خوب، در این جلسه و جلسه قبلی احساس می‌شود که نسبت به پاره‌ای اظهارات ایشان انتقاد شدید دارند چون حرفهای ایشان خلاف تصور و نظری است که آقای بنکدار انتظار داشتند. به هر حال، حقیقت از لابه‌لای همین اظهارنظرهای مختلف و بعضاً متضاد بهتر و بیشتر آشکار خواهد شد. چون دوستان خسته شدند ادامه صحبتها را بعد از ده دقیقه استراحت به شکل سؤال و جواب دنبال خواهیم کرد.



رسولی: طبق روال جلسات گذشته ادامه بحث را با سؤال و جواب دنبال می‌کنیم. از حاضرین خواهش می‌کنم فقط در موضوع جلسه سؤال کنند. از تیمسار عاطفی خواهش می‌کنم در مورد مباحث مطرح شده مطالبی که دارند بیان بفرمایند.

تیمسار عاطفی: به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن در زبان آفرید. موارد بسیاری در موضوع ملی شدن نفت و قبل از آن در اینجا مطرح شد و به شخصیت‌های مختلفی از جمله رزم‌آرا اشاره شد. همه سعی می‌کنند این افراد را با دیده منفی معرفی کنند. با صحبت‌هایی که شد، ما خیال می‌کنیم رزم‌آرا یک دیو بی‌شاخ و دم و قسی‌القلب، پدرسوخته و خیانتکار بوده و آمده نخست‌وزیر شده و بعد هم کشته شده و از صحنه کنار رفته است. البته همه می‌دانیم اشخاصی که حتی به این کشور خدمت کرده‌اند بعضی وقتها اشتباهاتی هم کرده‌اند و رزم‌آرا هم استثنا نیست و هیچ بشری خالی از اشتباه نیست. همه اسم سپهبد امیراحمدی را شنیده‌اید و می‌دانید که لرستان در زمان او امنیت پیدا کرد؛ در آن زمان رزم‌آرا سرهنگ بود و سرهنگ رزم‌آرا نقش زیادی در امن کردن لرستان داشت نه سپهبد امیراحمدی. اگر متفقین در شهریور ۲۰ ایران را اشغال کردند و چند تن از خائنین قبلی که از امرای رضاشاه بودند (چون تربیت شده روسها بودند و از آنها وحشت داشتند) لشکر یکم را مرخص کردند به طوری که در لشکر حتی نگهبانی هم وجود نداشت، همین سرتیپ رزم‌آرا پس از انتصاب به فرماندهی لشکر یکم، به تدریج و با زحمت زیاد، توانست افراد را جمع کند و یک سال بعد پنج هنگ و توپخانه درست کرد و به همت ایرانیان توانست بگوید ما هستیم و می‌توانیم لرها و قشقایها را سر جایشان بنشانیم و مستقل باشیم. اگر عده‌ای توانستند پیشه‌ووری را تحریک کنند تا آذربایجان از ایران تجزیه شود، همین قوام‌السلطنه خدمتی کرد و آذربایجان را به ایران بازگرداند؛ اما چه کسی بود که به آنجا رفت و اشغالگران را از آنجا بیرون کرد؟ همین رزم‌آرا بود که با طراحی نقشه توانست این خدمت را انجام دهد.

در شهریور ۲۰ من وقتی ستوان شدم به همین لشکری منتقل شدم که هیچ‌کس را نداشت؛ چون امرای ارتش در آن زمان مثل بوذرجمهری خیلی جنت مکان بودند، سرتیپ رزم‌آرا خودش به داخل سربازخانه می‌رفت و از حمام آنها بازدید می‌کرد تا ببیند آیا لُنگ و صابون و (خیلی معذرت می‌خواهم) دوا دارند یا نه و آیا حمامشان گرم است، غذا دارند یا نه، آیا غذایشان مأكول است یا نیست. تا ساعت دوازده شب در پادگان بود و وقتی می‌رفت افسر نگهبان خیال می‌کرد رزم‌آرا رفته و او می‌تواند بخوابد. اما یک ساعت بعد برمی‌گشت و بالای سر افسری که خوابیده بود کارت می‌گذاشت که آمدم، خوابیده بودید، شمشیرتان را بردم؛ و یا اینکه در تاریکی او را بلند می‌کرد و می‌گفت

گزارش بده. وقتی هم نخست‌وزیر شد در آن مدت کوتاه جاده‌ها و خیابانها را تا جایی که امکان داشت آسفالت کرد و چه کارهای خوبی که نکرد. بنابراین، درست نیست که بگوییم وقتی او کشته شد همه خوشحال شدند چون خائن بود. نخیر، عده‌ای از توده مردم او را دوست داشتند و وقتی کشته شد ناراحت شدند. درست نیست که با یک چوب همه را بزнім. همه به مصدق حمله می‌کنند در حالی که او مرد قرن بیستم بود و وقتی که نفت را ملی کرد، دیگر کشورها هم با نام مصدق و با پیروی او نفت را ملی کردند. گفته می‌شود مصدق اشتباه کرد، حرفی نیست؛ اما چه اشتباهی! اگر با توده‌ایها ساخته بود او را به سوی اتحاد جماهیر شوروی سوق می‌دادند، البته توده‌ایها به او کمکی نکردند. با اراذل و اوباش هم که نمی‌توانست بسازد. از اینها گذشته، ما نباید از سیاستهای خارجی غافل باشیم. وقتی که نادر هندوستان را فتح کرد پا روی دُم کمپانی هند شرقی گذاشت؛ کمپانی از آن تاریخ به این نتیجه رسید که نمی‌تواند مردم ایران را در محاسبات دست‌کم بگیرد. لذا سعی کرد به عناوین مختلف در شئون مردم ایران دخالت کند و از طریق عواملی که داشت نادر را مسموم کرد و هنوز کسی از مورخان ننوشته که چه کسانی در این توطئه دخالت داشتند و کسی تحقیق نکرده که موضوع چه بوده است...

رسولی: تیمسار، ببخشید از اینکه سخن شما را قطع می‌کنم. در این جلسه کسی به طور جدی از دکتر مصدق انتقاد نکرده و ما اصلاً هنوز وارد این بحث نشده‌ایم. هر چند انتقادی هم اگر باشد و این انتقاد مبنایی اصولی داشته باشد اشکالی نیست...

تیمسار عاطفی: چشم؛ ما کاری به گذشته‌های دور نداریم که انگلیسیها چطور بخشهایی از سرزمین ایران، مثل افغانستان و قفقاز و تاجیکستان، از ایران جدا کردند؛ اما، به هر حال، اینها در داخل ایران نفوذ کردند. این نفوذ در زمان رضاشاه هم بود و هنوز هم هست و انگلیسیها به گونه‌ای نامرئی ما را تخطئه می‌کنند. ببینید در مورد غنی کردن اورانیوم چه اندازه کارشکنی می‌کنند. این کارشکنیها را در دوران مصدق هم داشتند و ما باید قادر باشیم زیر بار سیاستهای آنها نرویم. چون فرمودند صحبت را کوتاه کنم اگر فرصت بیشتری بود بعداً صحبت می‌کنم.

رسولی: خیلی متشکرم. آقای خسرو معتضد هم مطلبی دارند که خواهش می‌کنم بفرمایند.

خسرو معتضد: عرض می‌شود که تشکیل این جلسات به نظر من کار بسیار ارزنده‌ای است مخصوصاً با این فقر دانشی که ما داریم و از این نوع جلسات کمتر می‌بینیم؛ مثلاً



جناب عاطفی، که خدمتشان ارادت دارم، در مورد رزم آرا مطالب واقعاً درستی می‌گویند و تازه آن هم مسئله دارد که ممکن است رزم آرا در نظام کارهای جالبی کرده و افسر جالبی بوده و در امور سیاست نبوده و بیخود نخست‌وزیر شده. بنده ممکن است نویسنده خوبی باشم ولی رئیس بانک خوبی نیستم. اگر من رئیس بانک بشوم تا بعد از ظهر بانک ورشکست می‌شود. بنابراین، مطالبی که اینجا مطرح می‌شود خوب است ولی باید ارزش این جلسات را با توجه به سطح کسانی که در اینجا حضور پیدا می‌کنند رعایت کنیم. در میان اینها دیپلمات، تیمسار و افراد بسیار با سابقه هستند که خودشان نص تاریخ‌اند. به نظر من، موضوعی که در مورد مطبوعات دوران شهریور ۲۰ و مطبوعات دوران مصدق انتخاب شد موضوع بسیار حساسی است و عجیب است که ما هنوز به هیچ جا نرسیده‌ایم؛ یعنی ما داریم حکایتها و مطالبی را می‌شنویم که هیچ‌کدام برای تاریخ ما مؤثر نیست (مخصوصاً برای جوانان و محققان آینده). شما می‌دانید در یک کشوری هستید که یک خلاً رضاشاهی است؛ خلاً سانسور رضاشاه، مطبوعات استوارها و رصدبانهای شهربانی که دارند امور را هدایت می‌کنند. کشور دست بیگانه می‌افتد. ما می‌فهمیم از هیچ‌جا خبر نداریم، ما نمی‌دانیم شوروی کیست، ما نمی‌دانیم ایتالیا با ما چه کار دارد. اینها در آن موقع همسایه ما بودند. بنابراین، در این پایان خلاً دوران دیکتاتوری که چهار تا روزنامه اطلاعات، ایران، ستاره، کوشش و چند تا ماهنامه و

فصلنامه داریم، یک دروازه حیات نو برای ایران باز می شود که مطبوعات می آیند. مطبوعات بسیار جالبی هستند و به نظر من دوران شکوفایی است، هرج و مرج نیست. شما اگر به انقلاب کبیر فرانسه نگاه کنید، در همان دوران شاید مثلاً ۴۰ تا، ۵۰ تا روزنامه در فرانسه که یک روزنامه رسمی امپراتوری داشته درمی آمد. در این دوران گروه‌های مختلف می آیند. دولت شوروی بنا به خواسته‌های زیادی که داشته، یکی بعد از ۱۹۴۳، بعد از رویداد استالینگراد، این دولت وارد صحنه می شود و گروه مطبوعات خودش را دارد. یکی از روزنامه‌های حزب توده در زمان مصدق را یک روز آوردند اینجا به دوستان نمایش دادند که چه فحشهایی به مصدق می دادند. چه کاریکاتورهای مضحکی از او می کشیدند به عنوان جانی و به عنوان پیشوای دزد، به عنوان خائن و عامل آمریکا. بعد از آن طرف دولت انگلستان، وودهاوس، هست؛ سازمانهای انگلیسی. اینها را ما باید بحث کنیم، بعد برسیم به مطبوعاتی که مثلاً روزنامه وطن آذربایجان که علناً پیشه‌وری و صادق پادگان و شبستری و جعفر کاویانی از ۱۳۲۰، نه ۱۳۲۴، اعلام جدایی آذربایجان می کنند. بعد برسیم به مطبوعات بدامن و به مطبوعات آمریکا که از ۱۹۴۶ بعد از آغاز جنگ جهانی، بعد از آغاز جنگ سرد، شروع می شود. بعد برسیم به مطبوعات نفتی؛ این روزنامه صدای وطن را کی درمی آورد؟ بعد نقش تخریبی روزنامه‌های حزب توده را بگوییم. روزنامه‌های حزب توده به صورت آتش توپخانه شوروی عمل می کردند.

در مورد رزم آرا، تیمسار عاطفی به نکته‌ای اشاره کردند که واقعاً درست است. ما همیشه به رزم آرا فحش دادیم، رزم آرا تحصیل کرده فرانسه است و دوره سن سیر را دیده، افسری است که فکرش خوب است و مخالف خاندان پهلوی است. الآن خاطراتش به صورت کتاب درآمده. در کتاب می گوید: وقتی به نجف اشرف رفتم، دیدم این رضاشاه را دیگران آوردند. همین رزم آرا به مرور متوجه می شود آن سلطنت قلابی و تحت حمایت خارجی در شهریور ۲۰ چگونه مضمحل می شود چون مردم در آن جایی نداشتند. مدتی بعد وقتی که می بیند از یک طرف سر ریدر بولارد از انگلستان علناً می گوید ایران باید تجزیه شود و یک طرف دیگر آدمی به نام پیشه‌وری و شخص دیگری به نام غلام یحیی در آذربایجان اعلام خودمختاری می کنند، او می آید و از شاه حمایت می کند. نکته دیگری که می خواستم خدمت آقای کاشانی بگویم این است که ما همه، به نوعی، توهم را توطئه داریم و خیال می کنیم مثلاً دکتر بقایی از روز اول این طوری بوده. باید این توهم را کنار بگذاریم، این توهم که همه ما جاسوسیم، نوکریم و با خارجی سروکار داریم. دوره این حرفها گذشته، آدمها عوض می شوند. [روژه] گارودی یک زمانی کمونیست بزرگی بوده بعد می آید و برمی گردد و ضد کمونیست می شود. انسان وقتی مطالعه می کند

می‌بیند تمام افراد مختلف در دنیا، در طول عمر عوض می‌شوند و تغییر می‌کنند. متأسفانه ما هنوز در سال ۱۳۲۴ مانده‌ایم و هنوز نفهمیده‌ایم روزنامه‌ها چه کردند. من پیروز به آقای رسولی‌پور تلفنی گفتم که ما در مورد محمد مسعود تحقیق کنیم چون جالب است. از یک طرف می‌آید از اشخاص پول می‌گیرد از طرف دیگر با سرمقاله پیشه‌وری را می‌زند؛ از یک طرف به اشرافیت حمله می‌کند، به دربار حمله می‌کند و بعد حزب توده این شخص را می‌کشد. من اخیراً کتابهای توده‌ایها را خواندم. توده‌ایها می‌گویند ما محمد مسعود را برای این کشتیم چون همه را می‌خواستیم به جان هم بیندازیم. اینها را صحبت کنید. اگر یک حزب این کار را بکند این حزب واقعاً پسندیده است؟ آقای خسروپناه نوشته که محمد مسعود برای این کشته شد تا همه به جان هم بیفتند. محمد مسعود چون مقاله «حجاب» را نوشته بود، قم با او بد بود. چون به اشرف پهلوی حمله کرده بود، اشرف و دربار با او بد بودند. من عکسی در روزنامه محمد مسعود دارم که عکس شاه را گذاشته و نوشته شاه دموکرات به مردم تکیه می‌کند. قدرت تخریبی حزب توده به قدری است که، ببینید، سازمان مافیا است. تا سال ۱۳۵۷ و تا زمان مصاحبه کیانوری مردم می‌گفتند نمی‌دانیم رزم‌آرا را فلانی کشته یا شاه. اینها همه رفته‌اند و مرده‌اند و کاری با آنها نداریم. فقط از سر روشن شدن تاریخ باید ببینیم واقعاً چه بوده است. در مورد مطبوعات خیلی جای بحث است؛ مثلاً ببینید نقش تخریبی و خائنانه روزنامه چلنگر در دوران ملی شدن نفت چیست؟ چقدر به مصدق فحش داده. خوب، اگر من به جای مصدق بودم و اینقدر به من توهین می‌کردند چطور طاقت می‌آوردم. وقتی هر وقت دنبال این آقا می‌رفتند فرار می‌کرد و می‌رفت در بیمارستان شوروی قایم می‌شد. باید اینها را مطالعه کنیم؛ مطبوعات بعد از ۲۸ مرداد و دزدهایی که می‌آوردند و به نام مدیر روزنامه چپاول می‌کردند و میلیونر می‌شدند. همه زندگی ما یک حزب نیست و این حزب [زحمتکشان] نقش چندانی نداشته و تازه در طول تاریخ [مرام] همه حزبها عوض می‌شود. به نظر من، ما یک مقدار از بحث منحرف شدیم. از اینکه پرحرفی کردم. عذر می‌خواهم. ببخشید.

رسولی: آقای احمدعلی رجایی مطلبی دارند که خواهش می‌کنم مطرح کنند.

احمدعلی رجایی: من می‌خواهم توضیحی درباره مطبوعات بدهم چون آقای رسولی‌پور فرمودند که موضوع جلسه عبارت است از بررسی مطبوعات در دوران ملی شدن نفت. اخیراً یکی از دوستان بنده، آقای دکتر فخرالدین عظیمی (که تحصیلاتشان را در دانشگاه اکسفورد گذراندند و فعلاً هم در رشته علم سیاست و تاریخ در یکی از

یا دو ماده از قراردادی که داری منعقد کرده اشکال وارد است. حالا [این قرارداد] می‌توانست با دولت هلند باشد، با دولت ایتالیا باشد یا هر کس دیگر. بنابراین، کسانی که فکر می‌کنند مصدق یک فرد ضدانگلیسی بوده اصلاً اینطور نبوده؛ ۸۰ تا ۸۵ درصد رئیس‌الوزراهای ایران قبل و بعد از مشروطیت فراماسونر بودند و تاریخ فراماسونری وابستگی صددرصد آنها را به حکومت انگلستان نشان می‌دهد. در خاندان و اطرافیان نزدیک دکتر مصدق هم الی ماشاءالله از این وابستگان سیاسی بوده‌اند. اینها توسری خورده آن نظام قدرتمند امپراتوری انگلیس بودند و در این شکی نیست. اما در مورد رزم‌آرا شما ببینید مسائل به هم پیوسته است. رزم‌آرا کمال خصومت را با مذهب داشت و اساساً قائل به حکومت مذهبی نبود؛ ضربه‌ای هم که خورد می‌تواند از همین ناحیه باشد. بنابراین، آقایان باید دقت داشته باشند اگر این مملکت با انگلستان درافتاده، مصدق خودش می‌گوید من اصلاً خصومتی با انگلیس ندارم. اما سؤالی هم از جناب دکتر انورخامه‌ای در خصوص روزنامه آتشبار (که انجوی شیرازی منتشر می‌کرد) دارم که یک مقدار توضیح بدهند. سندی در دست دارم به خط خود انجوی شیرازی است که در سال ۱۳۳۳ از زندان فلک‌الافلاک برای دو نفر از دوستانش در تهران فرستاده و درخواست کرده که از دربار شاه برایش عفو تقاضا کنند. او می‌گوید دو سال است که تقاضای عفو کرده‌ام؛ هر بار یکی از اعضای این خانواده خصوصاً اشرف پهلوی مخالفت می‌کند. بعد می‌گوید برای من بهانه نیاورید که اگر رضوی عفو شد به دلیل منافی بود که برای دربار شاه دارد. به شاه بگویید به شما نصیحت می‌کنم با جنویها مذاکره کنند؛ هرچه از من بخواهند برایشان انجام خواهم داد. این‌گونه افراد، که این یک نمونه از رجال آن زمان است، استقلال باطنی نداشتند و خودشان را می‌باختند. در یک مرحله به اردوگاه شرق و در مرحله‌ای دیگر به اردوگاه غرب پناه می‌بردند یعنی از دهان اژدها درمی‌آمدند و تودهن شیر می‌رفتند. ممنون می‌شوم اگر درباره روزنامه آتشبار چنانچه توضیحی دارید بفرمایید.

دکتر انورخامه‌ای: اولاً روزنامه آتشبار روزنامه مهمی نبود و تیراژ زیادی هم نداشت، البته به طور مسلم در شمار روزنامه‌های وابسته به حزب توده بود و از روش و زیرکیهای حزب توده استفاده می‌کرد. ثانیاً انجوی از جمله اشخاصی بود که در تاریخ زندگی اش نوسان زیادی داشت. در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ که من او را شناختم خیلی سخت طرفدار آلمانها بود. بعد جهتش را عوض کرد و مدتی طرفدار قوام‌السلطنه شد. مدتی بعد مخالف قوام‌السلطنه شد و بعد به سمت حزب توده گرایش پیدا کرد. بعد از ۲۸ مرداد هم دقیقاً نمی‌دانم که جزو دستگیرشدگان بود یا نه. من چیزی در این مورد به یاد نمی‌آید.

رسولی: سه سال زندان بود.

دکتر انورخامه‌ای: بله. در مورد این نامه و درخواست عفوی که کرده باید عرض کنم که در مورد مرحوم انجوی هر چیزی که بگویید از او برمی‌آید و من واقعاً تعجب می‌کنم که در اینجا آدمی مثل او اصلاً مورد بحث قرار گیرد.

مددی: آقای دکتر احسان نراقی، ایشان را در حد خداوندگان یونان باستان مطرح می‌کند.

رسولی: البته من هم راجع به مرحوم انجوی شیرازی باید توضیح مختصری عرض کنم. همان‌طور که در این جلسه دوستان مطرح کردند، افراد وجوه مختلفی دارند، مرحوم انجوی هم هر چند به گفته آقای دکتر انورخامه‌ای در امور سیاسی نوسانات فکری داشت و ممکن است در حوزه سیاست، انتقادات زیادی به ایشان وارد باشد اما به خصوص در سالهای بعد از ۲۸ مرداد در حوزه ادب فارسی و تصحیح متون ادبی و همچنین تحقیقات گسترده در فرهنگ و فولکلور ایران زحماتی متحمل شد که در خور تحسین است. ما از یک شرایط نابسامانی صحبت می‌کنیم که خط کشیها کاملاً ترسیم نشده و متأسفانه جنبه‌های مختلف زندگی افراد را در نظر نمی‌گیریم. مثل اینکه آقای مجید مهران هم صحبتی دارند که خواهش می‌کنم بفرمایند. مجید مهران: به نام خدا. من قبل از اینکه سؤال را خدمت آقای دکتر خامه‌ای عرض کنم به ملاقات خودم با دکتر مصدق اشاره می‌کنم. در عهد جوانی وقتی پایان‌نامه تحصیلی خود را در مورد شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران می‌نوشتم ملاقاتی با مرحوم دکتر مصدق داشتم. علت ملاقاتم این بود که تصور می‌کردم دکتر مصدق در نطق خودش در مجلس چهاردهم، با توجه به پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس در مورد لغو یکجانبه قرارداد نفت جنوب، تناقض‌گویی می‌کند. دکتر مصدق در آن مجلس طرحی را پیشنهاد کرد و به تصویب رساند که هر وزیر یا نخست‌وزیر ایرانی که در موضوع اعطای امتیاز نفت با خارجی وارد مذاکره شود تا ۱۵ سال زندانی خواهد شد و خیال می‌کنم همانجا این پایه را گذاشتند که حزب توده با این مرد مخالف بشود. این طرح مانع اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی می‌شد. تقریباً هم‌زمان با این طرح، مرحوم رحیمیان نماینده قوچان طرحی را مطرح کرد که از این تاریخ قرارداد نفت جنوب ملغی شود و به دکتر مصدق گفت: انتظار دارم جناب عالی اولین کسی باشید که این طرح را امضا می‌کنید. مصدق گفت: امضا نمی‌کنم و بعداً دلایل خودم را خواهم گفت. بعد ایشان دلایلی هم آورد که لغو یکجانبه قراردادهایی که با دولتهای بیگانه بسته شده به ضرر ماست و توصیه کرد که این را پایه نگذارید. اما در دوره شانزدهم، دکتر مصدق ۱۸۰ درجه تغییر





نظر داد و اظهار کرد با توجه به اصل حاکمیت اراده مردم ایران، نفت را ملی اعلام می‌کنم. من نامه‌ای خدمت ایشان نوشتم و گفتم: قربان، از شما بعید است که تناقض‌گویی کنید. من یکی از موکلین شما هستم و هر موکلی حق دارد وکیل خود را زیر سؤال ببرد. ۲۴ ساعت نگذشت که مصدق به خط خودش نامه مؤدبانه‌ای به من، که یک جوان بودم و هیچ سمتی نداشتم، نوشت به این مضمون که: «جناب آقای مجید مهران، این مسائل را نمی‌شود با مکاتبه حل کرد؛ از شما استدعا دارم با این شماره تلفن وقتی تعیین بفرمایید که با هم بحث کنیم.» من واقعاً جا خوردم. آن زمان دکتر مصدق رئیس کمیسیون ویژه نفت در مجلس شانزدهم بود و خیلی گرفتاری داشت. به ایشان تلفن زدم و گفتم: «آقا بنده را معذور دارید نمی‌خواستم وقت شما را بگیرم». گفت: «نه آقا، من برای همین کارها هستم. شما همین امروز ساعت ۷ بعدازظهر به منزل ما بیایید». حالا از ذکر جزئیات صرف نظر می‌کنم. همین که وارد اتاق ایشان شدم، پیرمرد با حال کسالتی که داشت، تمام قد از جا برخاست و به من چه احترامی گذاشت. منظورم این است که جوانها را خیلی تحویل می‌گرفت. ضمن صحبت‌های مختلفی که شد، گفت: آن جمله‌ای که من گفتم و طرحی که به مجلس تقدیم کردم مربوط به زمانی بود که ایران در اشغال سه نیروی بزرگ بیگانه بود و ما نمی‌توانستیم با [هر سه] آنها طرف مذاکره بشویم. خواستم مانعی را از سر دولتها بردارم تا وقتی که ایران اشغال است این دولتها وارد مذاکره با آنها نشوند. انگلستان آن روز هم غیر از انگلستان امروزی است؛ حالا شیر بی‌یال و دم و اشکم است و آن نفوذ چند سال گذشته را ندارد. یک دفعه صحبتی را به میان کشید که به قول معروف من داشتم شاخ درمی‌آوردم. گفت: آقا جان، اگر انگلیسیها نمی‌خواستند، ما حق دخول به مجلس شانزدهم را نداشتم. (من یک دفعه دنیا دور سرم چرخید؛ یعنی چه! رهبر ما می‌گوید انگلیسیها خواستند که ما به مجلس برویم تا قرارداد گس - گلشائیان در چنین مجلسی که ما حضور داریم به تصویب برسد.) اینجا را اشتباه کردند چون همین شانزده نفر عضو کمیسیون نفت آمدیم و اصل ملی شدن نفت را به صورت قانون از تصویب گذراندیم و اصلاً مطرح کردن لایحه گس - گلشائیان دیگر معنی نداشت. این است که معتقد بود آن زمان انگلیسیها هنوز می‌توانستند مجلسی یکدست ایجاد کنند ولی در این مورد اشتباه کردند.

اما سؤال از آقای دکتر خامه‌ای این است که اهدافی که مصدق به عنوان رهبر ملی پیروی می‌کرد با اهداف حزب توده مغایرت نداشت. یکی از این اهداف مخالفت با استعمار بود که حزب توده همیشه شعار آن را می‌داد؛ دیگری تأکید بر حاکمیت ملی بود، محدود کردن قدرت شاه که او فقط سلطنت کند نه حکومت؛ این هم خواسته دیگر

او بود. البته من قبول ندارم که مصدق در صدد برانداختن محمدرضا شاه بود. با توجه به این اهداف، چطور شد که حزب توده به انواع طرق سنگ اندازی کرد. کما اینکه در روز ورود هریمن برای وساطت میان ایران و انگلیس آن واقعه خونین ۲۳ تیر رخ داد و عده‌ای کشته شدند. در خاطرات امیر تیمور کلالی، که آقای رسولی زحمت ویراستاری و نوشتن مقدمه و چاپ آن را کشیدند، آمده که هرچه این مرد به دکتر مصدق می‌گوید: آقا ممکن است وقایعی رخ دهد، اجازه ندهید حزب توده تظاهرات کند و منع کنید؛ مصدق می‌گوید مگر آنها عضو ملت ایران نیستند. چطور جبهه ملی تظاهرات بکند ولی من حزب توده را برای تظاهرات آزاد نگذارم. بگذارید هرچه می‌خواهند بگویند. شاید او نمی‌دانست که در پس این تظاهرات برای دنیای غرب این توهّم پیش می‌آید که مصدق اگر خودش کمونیست نباشد ولی با اقداماتش ایران را به سمت بلوک کمونیسم می‌برد. یکی از پایه‌های واقعه ۲۸ مرداد همین مطلب شد. از دکتر انورخامه‌ای استدعا دارم پاسخ دهند که چرا دولت شوروی حتی یک بشکه نفت در دوران ملی شدن از ایران نخرید و بعد به این سؤال پاسخ بدهند که راهنمایی و هدایت حزب توده با شورویها بود؛ چرا آنها اجازه دادند حزب توده آنقدر در مخالفت با مصدق تظاهرات راه بیندازند و وضعیت او را بدتر کنند. آنها چه هدفی داشتند؟

دکتر انورخامه‌ای: قبل از اینکه پاسخ ایشان را بدهم مایلم در مورد رزم‌آرا توضیحی عرض کنم. بنده در مورد رزم‌آرا بد نگفتم. گفتم که در جریان ترور شاه دخالت داشت و اسناد زیادی در این موضوع وجود دارد که چنانچه بخواهید من ارائه خواهم کرد. تازه همین کار هم، یعنی اینکه کسی بخواهد شاه را به علت اینکه، فرض کنید، عرضه اداره مملکت را ندارد و اکثریت مردم هم با او موافق نیستند، بردارد و خودش بیاید و حکومت تشکیل بدهد به خیال اینکه می‌تواند اصلاحاتی در کشور انجام بدهد، نفس این کار بد نیست.

در مورد شخصیت نظامی او هم بنده حرفی نزدم. مسلماً او از افسران تحصیلکرده و برجسته ایران بود و در مدارس نظامی معتبر از جمله سن سیر درس خوانده بود. غیر از رزم‌آرا، ارفع هم در یکی از همین مدارس نظامی خارجی تحصیل کرده بود، بقیه از افسران سابق قزاق بودند.

تیمسار عاطفی: شهاب هم بود که او را کشتند.

دکتر انورخامه‌ای: بله، شهاب هم بود؛ ولی به او اصلاً فرصت ندادند و او را از میان برداشتند. به هر حال، در اینکه رزم‌آرا افسری لایق و تحصیلکرده بود و خدماتی هم از این نظر کرده حرفی نیست. اما در مورد سؤال دیگری که از من شد اجازه بدهید کُ

قضیه را بنده از آقایان پیرسم و آن اینکه آیا ملی کردن صنعت نفت خوب بود یا بد بود؟ از روی وجدان به من پاسخ دهید و بگویید اگر ما نفت را ملی نمی‌کردیم و همان وضعیت سابق ادامه پیدا می‌کرد الآن ما چی داشتیم. شرکت نفت بابت استفاده‌ای که از ذخایر نفت ما می‌کرد حداکثر، به طور متوسط، سالی چهار یا پنج میلیون لیره به ایران می‌پرداخت و این مبلغ نصف مالیاتی نبود که شرکت نفت به دولت انگلیس می‌پرداخت. چنانچه وضع به شکل گذشته ادامه پیدا می‌کرد آیا این سدهای بزرگ مثل سد کرج و سد دز که حالا هر روز ماشاءالله تعدادشان روزبه‌روز زیادتر می‌شود به وجود می‌آمد؟ آیا امروز ما صنعت پتروشیمی داشتیم؟ آیا این همه جاده‌های آسفالته داشتیم. شما ببینید تمام کارهای مثبتی که بعد از ۲۸ مرداد تا این تاریخ انجام گرفته نتیجه ملی کردن صنعت نفت است. در غیر این صورت، وضع ما از عراق و افغانستان هم بدتر بود. تازه هدف اصلی ملی کردن نفت تنها افزایش درآمد نفت نبود. هدف اصلی قطع نفوذ استعمار از ایران بود. تا قبل از ملی شدن نفت، شرکت نفت در تمام شهرها و کویچه‌ها یک دکان جاسوسی داشت که از شرکت نفت پول می‌گرفت. حالا بگردیم از اینکه «خانه سدان» چه کارها می‌کرد و چقدر پول استفاده می‌کرد. هدف این بود که استعمار خارجی و سرمایه خارجی که در این کشور حاکم بود و از منابع ما و نیروی کار ارزان ما بهره می‌گرفت قطع شود. شما بدانید تا زمانی که ما استقلال نداشته باشیم، در سایه نفوذ بیگانه به هیچ جا نمی‌رسیم. باید این نفوذ از بین می‌رفت تا بتوانیم کارها را با دست خودمان اداره کنیم. ملی کردن نفت باعث شد تا تمام کارمندان انگلیسی از کشور بیرون بروند و کارشناسان ایرانی خودشان اداره امور را به دست بگیرند. همین اقدام موجب شد تعداد زیادی کارشناس نفت ایرانی به وجود بیایند. آمریکاییها [انگلیسیها] پس از ۲۸ مرداد وقتی به ایران آمدند تصورشان این بود که پالایشگاه آبادان به ویرانه تبدیل شده و خیال می‌کردند باید بابت ساختن آن خیلی هزینه کنند ولی وقتی به ایران آمدند متوجه شدند تمام دستگاهها در این مدت، به همت مهندسان ایرانی، سالم و دست نخورده باقی مانده و در تمام این مدت واقعاً کار می‌کرده، نفت تولید می‌شد و یک مقدار از آن پالایش می‌شد و در سراسر کشور پخش می‌شد. آمریکاییها به زودی دریافتند که آنها فقط باید شیرهای نفت را باز کنند. مهندسان ایران در همان مدت ۲۷ ماه صنایع نفت را به خوبی اداره کرده بودند. بعد از انقلاب اسلامی هم همان مهندسان توانستند، علاوه بر اداره پالایشگاه آبادان، پالایشگاههای دیگری هم بسازند. این پالایشگاهها را که امروز داریم کی ساخته؟ آیا غیرایرانی ساخته؟ مهندسان خودمان ساخته‌اند. اگر انگلیسیها باقی مانده بودند و شرکت نفت سابق به فعالیت خود ادامه می‌داد آیا ما می‌توانستیم به



این سطح پیشرفت برسیم؟ به هر حال، کاری که دکتر مصدق کرد خیلی بزرگ بود، هر چند او نتوانست به طور کامل موفق بشود. یعنی آمریکا و انگلیس دست به هم دادند و دو مرتبه همان کارشناسان را برگرداندند. متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که می‌گویند باید همه منابعمان را یکجا به شرکتهای خارجی بدهیم و من نمی‌فهمم این چه نوع تفکری است که آدم با دست خود از شرکتهای خارجی التماس کند که بیایند و برای ما مس، سرب، قلع، فیروزه و طلا استخراج کنند و هرچه خواستند برای خود ببرند. خوب است کسانی که نمی‌دانند ایران در زمان فعالیت شرکت نفت سابق چه وضعیتی داشت و کارگران ایرانی در آبادان در چه وضعی بودند، کتاب خون و نفت نوشته یکی از پسران فرمانفرما را بخوانند تا بی‌اختیار اشک از چشمانشان سرازیر شود. کارگران بدبخت ایرانی در آن زمان در حرارت بالای ۴۰ درجه در حلبی‌آبادها و حصیرآبادها در وضع بسیار سختی جان می‌کنند، در حالی که کارشناسان انگلیسی برای خودشان ویلاها و قصرهای بسیار عالی ساخته بودند. اگر ملی شدن نفت نبود و وضع به همان شکل ادامه پیدا می‌کرد ما واقعاً امروز کجا بودیم؟ به هر حال، ما باید واقعاً از گذشته درس بگیریم و بیخود بر سر اشتباهات کوچک فلان کس یا اختلافات شخصی میان دو نفر، منافع اساسی و بنیادی کشور را فدا نکنیم.

رسولی: خیلی ممنون، آقای مهران از جناب عالی سؤال کردند با توجه به شناخت و سوابقی که از حزب توده داشتید و فعالیتهای این حزب را دنبال می‌کردید چرا دولت شوروی که حامی حزب توده بود از آقای دکتر مصدق و اهداف ایشان که ضداستعماری بود حمایت نکرد و حداقل به لحاظ اقتصادی از دولت دکتر مصدق نفت نخرید؟

دکتر انورخامه‌ای: آقایان می‌دانند که من از سال ۱۳۶۱-۱۳۶۲ که خاطراتم را منتشر کردم به فکر افتادم که تاریخ معاصر ایران را بر اساس اسناد طبقه‌بندی خارج شده انگلیس و آمریکا و کشورهای دیگر تدوین کنم. پیش خودم گفتم برای اینکه واقعیت روشن شود بهتر است از اسناد محرمانه آنها استفاده کنیم. بر این اساس، زندگی‌ام را فروختم و به خارج رفتم و مصائب زیادی تحمل کردم. اما در بازگشت به ایران گنجینه‌ای از اسناد را با خود آوردم و به تدریج این اسناد را در چند جلد کتاب تحت عنوان سالهای پرآشوب ترجمه و منتشر کردم. تاکنون سه چهار جلدش منتشر شده و دو جلد دیگر هم نوشته شده که چنانچه ناشری پیدا شود ان‌شاءالله چاپ و منتشر می‌شود. اسناد مربوط به ملی کردن نفت در جلد نهم و دهم خواهد آمد. در آنجا من سندی پیدا کردم که مربوط به دوره پانزدهم مجلس است. موقعی که مجلس پانزدهم تشکیل شد مهم‌ترین

مسئله‌اش بررسی قراردادی بود که بین قوام‌السلطنه و سادچیکف امضا شده بود. می‌دانید که مجلس و نیروهای سیاسی بیرون مجلس با تصویب این قرارداد مخالفت کردند. در این سندی که من پیدا کردم سفیر انگلیس در ایران از وزارت خارجه وقت انگلیس می‌پرسد تکلیف ما با این قرارداد چیست؟ بویین وزیر خارجه وقت انگلیس در جواب می‌نویسد: من در مسکو به استالین قول دادم که این قرارداد تصویب شود و گفتم شما هم هرچه قدرت دارید به کار ببرید تا تصویب شود؛ یعنی نفت شمال به شورویها داده شود. چرا؟ برای اینکه وقتی نفت شمال به شوروی داده می‌شد، دیگر منافع انگلستان در جنوب امنیت بیشتری پیدا می‌کرد و خودبه‌خود آنها منافع خود را در جنوب ایران بهتر در اختیار داشتند. این سند به تنهایی کافی است که نشان دهد در کنفرانس وزرای خارجه در مسکو، انگلیسیها تصمیم گرفته بودند که در زمینه نفت، با روسها به توافق برسند و آن را بین خودشان تقسیم کنند؛ یعنی نفت شمال ایران در اختیار شوروی و نفت جنوب هم در اختیار انگلیس باشد. از آن طرف، سفیر آمریکا هم از وزارت خارجه دولت متبوعش می‌پرسد ما با این قرارداد چه کار کنیم؟ آیا بگذاریم قرارداد تصویب شود یا با آن مخالفت کنیم؟ پاسخ وزیر خارجه آمریکا به سفیر آن کشور در تهران این است که ما هیچ‌گونه نظری در موضوع قرارداد نفت نداریم؛ شما دخالتی نکنید، هر طور ایرانیها می‌خواهند با این مسئله برخورد کنند ما دخالتی نمی‌کنیم.

من تمام این اسناد را، ولو یک روز به پایان عمرم باقی مانده باشد، منتشر خواهم کرد. البته بعداً سفیر آمریکا در ایران مرتکب اشتباهی شد و، سر خود، کنفرانسی تشکیل داد و در یک مجلس رسمی گفت: ما با تصویب این قرارداد موافقیم. بعد هم بعضی افراد آمدند این حرف را بزرگ کردند و به آن استناد کردند که، بله، پس دولت آمریکا هم موافق بوده که نفت شمال به شوروی داده شود. در حالی که اینطور نبود؛ به طوری که در کتاب آمریکا در عصر یخبخری آمده که وزارت خارجه آمریکا موافق نبود و سفیر را به جهت این حرفی که زده بود توبیخ کرد. بنابراین، مسئله روشن است. حزب توده - که من، از روز اول بنیانگذاری آن تا پایان، مدتی به عنوان موافق و بعد در صف مخالف با آن درگیر بودم - از همان ابتدا دنباله‌رو سیاست شوروی بود و جدا کردن حزب توده از شوروی اشتباه بزرگی است. پایه حزب توده از روز اول با اجازه دولت شوروی و سفارت شوروی در ایران گذاشته شد و رهبران این حزب در تمام موضوعات کوچک و بزرگ از خود اختیاری نداشتند. اول به سفارت می‌رفتند و می‌پرسیدند؛ هر چه سفارت گفته بود بعد می‌آمدند و به ما منتقل می‌کردند. این مطلب در خاطرات ایرج اسکندری و خاطرات اردشیر آوانسیان هم هست. البته مطالبی که من در سال ۶۳ گفتم بعداً دیگران هم در خاطراتشان

نوشته‌اند. بعد از فضااحتیهای زیادی که حزب در شمال و در زمان حکومت پیشه‌وری به وجود آورد، کثافت‌کاریهایی کردند، مردم را عذاب دادند و غل و زنجیر و زندان درست کردند. وقتی که همه این رسواییها آشکار شد و آبروی حزب رفت، رجال حزب دور هم جمع شدند و کمیسیونی تشکیل دادند تا به اصطلاح، افراد فاسد را از حزب توده بیرون بیندازند. در رأس این کمیسیون هم مرد بسیار شریفی به نام مهندس زنجانی قرار دادند. او مردی پاک و بی‌غرض بود و هیچ‌کس نمی‌تواند در پاکی او شک کند. به موجب تصمیم کمیسیون، یکی از اشخاص فاسد به نام قازار سیمونیان مورد تسویه قرار گرفت. سیمونیان کسی بود که دائماً به سفارت شوروی می‌رفت و دستور می‌گرفت و رفت و آمد دائمی او به سفارت کاملاً علنی بود. وقتی کمیسیون تصمیم به اخراج او گرفت و در روزنامه رسمی هم حکم اخراج او منتشر شد، بلافاصله سفارت شوروی دبیر وقت حزب را خواست و گفت شما غلط کردید سیمونیان را اخراج کردید؛ او برای ما کار می‌کند. فردای آن روز روزنامه مردم، که ارگان رسمی حزب توده بود، نوشت که اشتباه شده و آقای سیمونیان شخصیت بسیار محترمی است. بنابراین، حزب حتی قدرت نداشت یکی از افراد خودش را بدون نظر سفارت شوروی از حزب اخراج کند.

بنابراین، در جریان ملی شدن نفت هم شوروی به حزب توده اجازه نمی‌داد از ملی کردن نفت حمایت کند. توده‌ایها همه چیزشان وابسته به شوروی بود. شما خیال می‌کنید رهبران حزب توده موافق بودند که فرقه دموکرات را پیشه‌وری سر خود ایجاد کند و یک مرتبه تمام اعضای حزب به آنجا بروند. اینطور نبود. این سیاست شوروی بود. جعفر باقری از سوی شوروی دستور داده بود و اینها هم مجبور بودند اطاعت کنند. در دوران ملی شدن نفت هم مجبور بودند از روز اول تشکیل جبهه ملی به جبهه ملی فحش بدهند. اولین روزنامه توده‌ای که شروع کرد به فحاشی به جبهه ملی روزنامه نسان بود. بعد هم روزنامه‌های دیگر ایجاد شدند و همین‌طور فحاشی هم زیادتر شد. حتی چاپخانه هم درست کردند. تمام احزاب کمونیستی در تمام کشورها نوکر شوروی بودند و از آنها پول می‌گرفتند و تبعیت می‌کردند. البته در کشور کوچکی مثل کوبا، فیدل کاسترو به خودش اجازه می‌داد تکروی کند ولی این استثناست و حزبهای بزرگ کمونیست در دنیا همه نوکر شوروی بودند. حزب توده هم نمی‌توانست خارج از این قاعده باشد. وقتی که خالد بکتاش از سوریه می‌آمد معلوم بود که به سفارت شوروی می‌رود. البته در روزنامه‌ها نمی‌نوشتند ولی ما می‌دانستیم که شب آنجا می‌رفت و وسایلی هم برایش از هر نظر درست می‌کردند و آنجا می‌خوابید. روز بعد هم حزب توده یک اتومبیل در اختیارش می‌گذاشت و او را به کلوب می‌آورد. وابستگی حزب توده به شوروی روشن‌تر از این



حرفهاست. موقعی که در تلویزیون مناظره‌ای میان کیانوری و شهید بهشتی انجام گرفت، آقای کیانوری گفت: ما که کاری نکردیم، گناهی نکردیم. اگر خیال می‌کنید خیانتی کرده‌ایم حاضریم دادگاهی تشکیل بدهید. بلافاصله شهید بهشتی جواب داد: اجازه می‌دهید همین الآن و همین جا دادگاه را تشکیل بدهیم؟ یعنی قضیه خیانت‌های شما اینقدر روشن است که همین الآن می‌توانیم شما را به استناد کارهایی که کرده‌اید محاکمه کنیم.

رسولی: از توضیحات دکتر انورخامه‌ای تشکر می‌کنم. در تکمیل فرمایشات ایشان و به خصوص در پاسخ به سؤال اساسی‌ای که آقای مجید مهران پرسیدند لازم است نکته‌ای را یادآور شوم. اینکه دولت شوروی چرا در دوران ملی شدن صنعت نفت از سیاست‌های دکتر مصدق حمایت نکرد با اینکه هدف او قطع سلطه انگلستان از ایران بود، و قطع این سلطه مآلاً به نفع شوروی بود، جوایش روشن است. اتحاد جماهیر شوروی سابق در آن مقطع فقط از جنبش‌هایی که ماهیت سوسیالیستی داشتند حمایت می‌کرد. از نظر دولت شوروی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ماهیتی ناسیونالیستی داشت و در چارچوب جنبش‌های مارکسیستی قرار نمی‌گرفت. شوروی نه تنها از دکتر مصدق که از گاندی، نهرو و سوکارنو هم حمایت نکرد هر چند آنها نیز مواضع ضداستعماری داشتند. از نظر دولت شوروی، دکتر مصدق نماینده طبقه

کارگر نبود و حتی او را نمایندهٔ طبقهٔ اشرافِ وابسته به دستگاه قاجاریه می‌شناختند و از این نظر اصلاتی برای او و طرفداران جنبش نفت قائل نبودند. اتفاقاً دولت آمریکا از جنبشهای ناسیونالیستی برای مهار کمونیسم فزاینده و رو به رشد در آن مقطع حمایت می‌کرد. حمایت نیم‌بند آمریکاییها در دورهٔ زمامداری ترومن از ملی شدن نفت و دکتر مصدق به همین جهت بود و طبیعی می‌نمود که این حمایت کماکان ادامه یابد اما به دلایلی دیگر که مهم‌ترین آنها، قدرت گرفتن توده‌ایها و کمونیستها بود این حمایت به بیطرفی و، سرانجام، به مقابله با دولت دکتر مصدق انجامید. دوستان اگر سؤالی دارند مطرح کنند.

قوامی: من در جلسهٔ قبل وقت گرفته بودم اما فرصتی داده نشد.

رسولی: حتماً فرصتی نبود؛ به هر حال، ببخشید. حالا سؤالتان را لطفاً پرسید.

قوامی: آقای انورخامه‌ای در صحبتهای خود، و براساس اسنادی که دارند، فرمودند که انگلیسیها و آمریکاییها با اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی موافق بودند؛ یعنی نه انگلیس و نه آمریکا هیچ‌کدام مخالف دادن این امتیاز به شوروی نبودند.

یکی از حضار: آمریکا مخالف بود.

قوامی: به هر حال، ایشان اینطور می‌فرمایند و مطابق این اسناد، کسی که با دادن نفت شمال به روسها مخالفت بکند حتماً باید یک شخص ملی باشد؛ یعنی هم با انگلیس و هم با آمریکا مخالف باشد. شما اگر به مذاکرات مجلس پانزدهم مراجعه کنید سه نفر، که در رأس آنها دکتر بقایی بود، با این امتیاز مخالفت کردند. همچنین اگر کتاب استیضاح را بخوانید ۷۰ درصد مطالب این کتاب مربوط به دکتر بقایی و ۳۰ درصد مربوط به آقای مکی و آقای حائری‌زاده و البته چند وکیل دیگر است که با این قرارداد مخالفت کردند؛ در حالی که این افراد با حمایت قوام‌السلطنه و از سوی حزب دموکرات به مجلس راه پیدا کرده بودند. مطالب خیلی زیاد است. یک بار از دکتر بقایی شنیدم که می‌گفت: یادت هست که در ۳۰ تیر قرار بود قوام‌السلطنه را بگیریم و با یک محاکمهٔ صحرائی او را اعدام کنیم. از آن زمان که این صحبتها را کرد ۳۰ سال گذشته. دکتر بقایی گفت من اقرار می‌کنم که قوام‌السلطنه در حل مسئلهٔ آذربایجان به مراتب بهتر عمل کرد تا دکتر مصدق در قضیهٔ نفت.

اما مطلبی که در جلسهٔ گذشته می‌خواستم عرض کنم این بود که ما در این جلسات از شخصیتهای مختلف صحبت می‌کنیم، کسانی که یک زمانی نقشی در حوادث داشتند ولی الآن نیستند. بنده خودم را عرض می‌کنم که تاریخ مصرف تمام شده و دیگر احساسات دوران جوانی را ندارم. اما دکتر بقایی علاوه بر همکاری‌ای که با ایشان

داشتم، استادم بود و من چیزهایی از او آموختم. می‌گفت اگر می‌خواهی راجع به تاریخ قضاوت کنی بدان که کار مشکلی است و باید خودت را در آن زمان قرار بدهی و جای آن اشخاص بگذاری بعد قضاوت کنی. چون صحبت از روزنامه‌های آن زمان شد باید عرض کنم که روزنامه شاهد دو قران بود. من که محصل بودم پول نداشتم روزنامه بخرم اما روزنامه‌های حزب توده در تیراژ زیاد در مقابل روزنامه شاهد و باختر امروز همه جا پخش می‌شد. روزنامه‌های مردم، ظفر، رزم، جوانان دموکرات، به سوی آینده و قس علی‌هذا. همه این روزنامه‌ها مجانی بود. یک روز به دکتر بقایی گفتم شما چرا مثل اینها فعالیت نمی‌کنید. گفت دولت روسیه حامی حزب توده است [روسیه‌ای که وقتی غربیها اسم استالین را می‌شنیدند می‌لرزیدند] در حالی که ما در مقابل استالین قدرتی نبودیم. اما البته در آن موقع قدرت روسیه قابل مقایسه با این زمان نیست. شما می‌دانید که اسناد «خانه سدان» به وسیله دکتر بقایی و دوستان او کشف شد.

یوسفی‌زاده: آقای ناصر وثوقی بازپرس دادستان داسرای تهران کشف کردند، بعد بقایی و دارودسته‌اش آنجا رفتند.

قوامی: آقای ناصر وثوقی هم عضو همان دستگاه بود. دکتر بقایی اسناد همین «خانه سدان» را با خودش به شورای امنیت برد و همانجا این اسناد را دزدیدند. بعد حزب توده تبلیغ وسیع کرد و نوشت اسناد دکتر مصدق را در شورای امنیت، دکتر بقایی دزدید. در حالی که اسناد در کیف دکتر بقایی بود و کیف او را دزدیدند. منتها دکتر بقایی زرنگ‌تر از این حرفها بود.

یکی از حضار: این اسناد چرا توی کیف دکتر بقایی بود؟

قوامی: علتش این بود که آقای دکتر بقایی کشف کرده بود. یکی از سندها مربوط به آقای خواجه‌نوری و دیگری متأسفانه مربوط به دکتر متین‌دفتری بود. حسین بنکدار: دکتر بقایی گفت تا چمدان من پیدا نشود من از فرودگاه بیرون نمی‌روم. به همین جهت کیف را آوردند و به او دادند.

قوامی: بله، درست است. بحث من این است که دولت روسیه و تمام کشورهای اروپای شرقی - مثل آلمان شرقی، مجارستان، چکسلواکی و رومانی و تمام این کشورها و در رأس آنها شرکت نفت - از روزنامه‌های توده‌ای نفتی حمایت می‌کردند. در مقابل تبلیغات آنها، روزنامه شاهد و باختر امروز فعالیت می‌کردند. تازه روزنامه‌هایی مثل کیهان و اطلاعات هم گاهی بر ضد ملیون سمپاشی می‌کردند. حالا شما ببینید در مقابل آنها یکی دو تا روزنامه چکار می‌توانست بکند. کما اینکه عرض کردم بنده و امثال من در تهران پول نداشتم روزنامه بخیریم در حالی که امروز مردم کیلوکیلو روزنامه می‌خرند. پس ما

باید در شرایط پنجاه و اندی سال قبل قرار بگیریم بعد ببینیم وضع ملیون و مخالفان چگونه بوده است.

رسولی: آقای قوامی، فرصت ما کم است، اگر سؤالی دارید، پرسید.
قوامی: مطالبی که من دارم تقریباً زیاد است. آقای انورخامه‌ای سؤالی مطرح کردند؛ در کنار این سؤال، مطالبی مطرح است. سؤال ایشان هیچ ارتباطی با موضوع نداشت.

رسولی: بفرمایید مطالب شما چیست؟
قوامی: بله، من عرض کردم که تاریخ مصرف من و امثال من تمام شده ولی امروز کشور در اختیار تیپ جوان و نوجوان است. باید بیشتر به موضوع روز توجه کنید. همان طور که دکتر بقایی می‌گفت: در تاریخ مردانی می‌آیند و مسیری طی می‌کنند بعد به انتها می‌رسند، بعد دیگران می‌آیند همان مسیر را طی می‌کنند و باز دیگران متأسفانه همان مسیر گذشته را طی می‌کنند. ما تاریخ را اینجوری بررسی نکنیم؛ تیپ جوان یک مقدار به روز فکر کند. درست است که باید از گذشته عبرت بگیریم، ولی باید به مباحث روز پردازیم.

رسولی: ما امروز اینجا آمده‌ایم تا از فعالیت مطبوعات در آستانه ملی شدن نفت مطالبی دستگیرمان شود، بحث ما هم بیشتر جنبه تاریخی دارد. البته پرداختن به مباحث سیاسی روز کار خوبی است اما در حوزه و حوصله این جلسات نیست.
قوامی: اجازه بدهید چند مطلب دیگر را توضیح دهم و بقیه‌اش بماند برای جلسه بعد.

رسولی: آقای قوامی مثل اینکه شما مطالب زیادی دارید. من پیشنهاد می‌کنم شما به عنوان سخنران در یکی از نشستها حدود یک ساعت صحبت کنید ولی در اینجا به شما وقت داده شد تا در حد یک سؤال یا یک توضیح، مطلبی را اشاره کنید و شما بیشتر از ۱۳ دقیقه صحبت کردید. علاوه بر این، بررسی مطبوعات در دوران ملی شدن نفت در جلسه بعد هم دنبال می‌شود و فرصت کافی برای بحث بیشتر باقی است. فرصت زیادی نداریم و باید یک جمع‌بندی هم ارائه کنیم.
قوامی: یک سؤال از آقای انورخامه‌ای دارم.

رسولی: بگذارید برای جلسه آینده.
قوامی: ایشان که الان اینجور از ملی شدن نفت دفاع می‌کنند که وضع ما چطور بوده و حالا چگونه شده، بفرمایند که در آن زمان کجا بودند و چه می‌کردند؟





رسولی: خب، این مطلب چیزی را حل نمی‌کند. هر نظری هم که آن زمان داشتند خیلی اهمیت ندارد. فرض کنید که ایشان اصلاً مخالف ملی کردن بوده، چه اهمیتی دارد. امروز پس از سالها تجربه و کسب دانش بیشتر، مطالبی بیان می‌کنند که ان‌شاءالله برای نسل جوان امروز و آیندگان عبرت آموز است. اجازه دهید ما نکته‌ای یاد بگیریم. از لطف شما تشکر می‌کنم.

در پایان، اجازه بدهید به عنوان جمع‌بندی، چند نکته را هم من متذکر شوم. با توجه به توضیحاتی که دکتر انورخامه‌ای دادند، در این مورد که آیا ملی شدن نفت برای احقاق حقوق مردم ایران بهترین گزینه بود یا نه، به نظر می‌رسد اگر دو دیدگاه متفاوت و دو نوع منطق به خوبی شناخته و از هم تفکیک شوند صورت مسئله و پاسخ آن تا حدی روشن می‌شود. اگر از دیدگاه اقتصادی به موضوع نفت نگاه کنیم بعد از اینکه موضوع واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی در مجلس پانزدهم کان‌لم‌یکن شناخته شد، چند تن از صاحب‌منصبان آن زمان برای استیفای حقوق نفتی ایران سیاست چانه‌زنی اقتصادی را دنبال کردند؛ یعنی از طریق مذاکره با نمایندگان شرکت نفت جنوب خواستار آن شدند تا شرکت نفت مبالغی بیشتر از درآمد نفت را به ایران بپردازد. نتیجه مذاکرات، تهیه لایحه‌ای موسوم به لایحه الحاقی گس-گلشائیان شد. این عده تصور می‌کردند با تصویب این لایحه ایران به حقوق اقتصادی بیشتری خواهد رسید. این نظر هنوز هم طرفدارانی

دارد و یک نظر کاملاً فراموش شده‌ای نیست. طرفداران این نظر معتقدند پس از ملی کردن نفت فقر مردم بیشتر شد چون اداره این صنعت در آن زمان در انحصار کمپانیهای نفتی وابسته به غرب بود و این شرکتها چون خرید نفت از ایران را در دوران زمامداری دکتر مصدق تحریم کردند، در نتیجه، فشار اقتصادی بیشتری بر مردم تحمیل شد. اتفاقاً استدلال دکتر علی امینی وزیر اقتصاد کابینه آقای زاهدی در انعقاد کنسرسیوم بر همین پایه استوار بود که جامعه ایران لااقل از این وضع بحرانی خارج شود. چند دهه بعد، یکی از کارشناسان ایرانی نفت به نام منوچهر فرمانفرمائی در کتاب خود خون و نفت، تأکید می‌کند که با ملی شدن نفت درآمد ایران از تمام شرکتهای وابسته به شرکت نفت از دست رفت و این کار با هر محاسبه اقتصادی به ضرر ایران و به سود شرکت نفت تمام شد. البته من در این مورد داوری نمی‌کنم اما می‌گویم از دیدگاه منطق اقتصادی این نظر قابل تأمل است. از طرف دیگر، اگر از منظر دکتر مصدق و طرفدارانش به موضوع نگاه کنیم تأکید اصلی ایشان بر استقلال سیاسی است. نه تنها دکتر مصدق بلکه آیت‌الله کاشانی و سایر رهبران جنبش همگی قصد داشتند مناقشه ایران با دولت انگلستان را به سطوح سیاسی ارتقاء دهند. از این منظر، ملی کردن صنعت نفت بهانه‌ای بود برای احقاق حقوق سیاسی و استقلال ملی ایران. موفقیتهایی که دکتر مصدق در شورای امنیت و دادگاه لاهه به دست آورد همه مؤید پیروزی یک جنبش ضد استعماری بود، جنبشی که از ملی شدن نفت ایران آغاز شد و به کشورهای دیگر آسیا و خاورمیانه هم سرایت کرد. تنها چند روز بعد از اعلام رأی دادگاه لاهه به نفع ایران، ژنرال نجیب و عبدالناصر در مصر بر ضد فاروق قیام کردند. این پیروزی از دستاوردهای ملی شدن صنعت نفت بود که آقای دکتر انورخامه‌ای به تعدادی از این دستاوردها اشاره کردند. ما باید منطق خود را در تحلیل این رخداد تاریخی به گونه‌ای آشکار مشخص کنیم تا مطلب بهتر درک شود. نکته دیگر در این موضوع این بود که آقای دکتر مصدق شرط قبول نخست‌وزیری را اجرای اصل ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت و اصلاح قانون انتخابات عنوان کرد. اصل ۹ ماده‌ای وسیله‌ای بود برای احقاق حقوق ایران اما به تدریج آنقدر قداست پیدا کرد که این وسیله به هدف تبدیل شد. به همین جهت بود که او در مذاکره با هیئتهای جکسن و استوکس و سه پیشنهاد انگلیس و آمریکا و بانک جهانی در حل موضوع نفت، به این عذر که پیشنهادهای ارائه شده با اصل قانون ۹ ماده‌ای نفت در تباین است، مخالفت کردند. اختلافات میان جناحهای سیاسی در داخل، با همه اهمیتشان، این اندازه مهم نبودند که کارشناسان ایرانی نفت می‌توانستند اهمیت داشته باشند. مشاوران و کارشناسان نفتی دولت آقای دکتر مصدق معلوم نیست که در آن مقطع زمانی تا چه اندازه درک درستی از

موضوع انرژی و تعارض میان قدرتهای جهانی داشتند. در این مورد من خیلی مطمئن نیستم و تصور می‌کنم شناخت آنان در این موارد دقیق نبود و موقعیت و جایگاه ایران را، به خصوص در تأمین انرژی و نفت مورد نیاز کشورهای غربی، به گونه‌ای اغراق‌آمیز بزرگ جلوه می‌دادند. نکته مهم دیگر برخورد مطبوعات آن روز با موضوع ملی شدن نفت است.

دسته‌هایی از روزنامه‌ها به طور کلی با دولت ملی مخالفت می‌کردند. بعضی از این روزنامه‌ها گرایش راست افراطی داشتند، مثل آتش، داد و گلهای سرخ و... برخی دیگر مثل به سوی آینده، عصر نو، نوید آینده، دژ مستحکم، مبارزان، نیشان، خورشید صلح، شهباز، رگبار، چلنگر و حدود سی نشریه دیگر به حزب توده وابستگی داشتند و مدعی بودند مصدق عامل امپریالیسم آمریکاست.

روزنامه‌های اطلاعات و کیهان مواضعی دوگانه داشتند، گاهی در رقابت حرفه‌ای با باختر امروز جانبدارانه و گاهی مواضع فرصت‌طلبانه و مخالفت با دولت دکتر مصدق را اتخاذ می‌کردند. نسبت به دربار و شاه هم محتاطانه و زیرکانه رفتار می‌کردند. نشریه نبرد ملت در آغاز فعالیت از نواب صفوی حمایت شدید می‌کرد ولی بعداً حتی کاریکاتور او را به شکلی زشت می‌کشید. در مجموع در این دوره دو ساله نخست‌وزیری دکتر مصدق، همان‌طور که آقای دکتر رجایی اشاره کردند، بالغ بر ۳۷۰ روزنامه و مجله منتشر می‌شد که از این میان ۵۰ تا ۷۰ روزنامه و مجله مخالف دولت دکتر مصدق بودند. در مورد روزنامه‌های شاهد و باختر امروز آقایان به تفصیل صحبت کردند اما در مورد موضع سایر نشریات در وقایع مربوط به ۲۳ تیر ۱۳۳۰، ۳۰ تیر ۱۳۳۱، نهم اسفند ۱۳۳۱ و وقایع مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ لازم است به تفصیل صحبت شود. نکته جالب اینکه در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد تعدادی از نشریات طرفدار دکتر مصدق مثل نیروی سوم و توده‌ایها و طرفداران دکتر فاطمی شعار جمهوریخواهی سر می‌دادند در حالی که مخالف اصلی این شعارها شخص دکتر مصدق بود. در تمام دوران زمامداری دکتر مصدق به طور کلی هرج و مرج، حاکم بر فعالیتهای مطبوعاتی بود و همین نشان می‌دهد که مطبوعات آن زمان، به طور نسبی، درک درستی از مفهوم منافع ملی ایران نداشتند. در این جلسه متأسفانه پاره‌ای مطالب حاشیه‌ای، که ارتباطی به مطبوعات نداشت، مطرح شد که امیدوارم در جلسات آینده بتوانیم بیشتر در حوزه مطبوعات صحبت کنیم. از صبر و حوصله حاضران و میهمانان گرامی تشکر می‌کنم و همه عزیزان را به خدا می‌سپارم.

